

محمود راسخ

سردبیر

جامعه‌ی مدنی آقای خاتمی

در ایران عصر جدید، یعنی از زمانی که ایرانیان با تمدن جدید غربی آشنا شدند و جنبش‌های اجتماعی پدیدار گشت، هر از گاهی مفهومی یا مقوله‌ای، اغلب عارضی، باب می‌شود و سر زبان‌ها می‌افتد و تا بدان اندازه، بامورد و بی‌مورد، توسط عامی و دانی تکرار می‌شود که جامعه به آن عادت می‌کند و گمان می‌برد که آن مقوله یا مفهوم جزئی بوده است از زبان روزانه‌اش، و باورش می‌شود که آنرا از روز ازل می‌شناخته و بدرستی می‌داند که منظور از آن چیست. از چنین مقولاتی می‌توان لیستی دراز ارایه داد.

از باب مثال، در دوران انقلاب و سال‌های پس از آن یکی از این نمونه مقولات، لیبرالیسم و لیبرال بود. همه آنرا بکار می‌بردند. از چپ انقلابی گرفته، که قاعدتا می‌بایستی به معنا و تاریخچه‌ی پیدایش این نظریه در غرب و جنبشی که تبلور آن بود و تکامل تاریخی آن آشنا می‌بود (که نبود)، تا آن جاهل زیرگذر که برای کت و پار کردن آن چپی انقلابی، توسط تازه حاکمان اجیر شده بود و آن واژه جزئی بود از «آموزش سیاسی» او که می‌بایست به هنگام هجوم به دشمنان «اسلام عزیز» از آن استفاده کند. واژه‌ای که به گمان او و در زبان آشنای او، می‌بایستی معادل فرنگی چیزی همانند فحش‌های خواهر و مادر مأنوس او باشد.

اکنون نیز باز چندی است که مفهوم و مقوله‌ی دیگری ورد زبان‌هاست: جامعه‌ی مدنی.

ادامه در صفحه ۳

منوچهر صالحی

بنیادگرایی دینی، پدیده‌ای فراملی-فرهنگی

اسلامیت و بنیادگرایی دینی (۲)

یکی از دستاوردهای بزرگ اسلام امر تساوی و برابری مسلمانان با یکدیگر بود. در دورانی که مُحمّد میزیست، مسلمانان خود را از یک خانواده و برادر یکدیگر میدانستند. مُحمّد در سال دهم هجرت در هنگام مراسم حج خطابه‌ای ایراد کرد و در آن به مردمی که در آنجا حضور داشتند، گفت: «بدانید که هر مسلمان برادر مسلمان دیگر است، مسلمانان برادرند و برای هیچکس مال برادرش حلال نیست» (۵۷). این وضعیت کم و بیش در دوران حکومت خلفای راشدین نیز برقرار بود. احکام دین برای همه یکسان بود بطوری که عمر به پادشاه غسان گفت «اسلام (...) میان شاه و رعیت فرقی نگذاشته است» (۵۸). همچنین کسانی که به جنگ ایران آمده بودند، در گفتگویی که با رهبر سپاهیان ایران، رستم فرخزاد داشتند، به او گفتند: «ما مردم عرب همه برابریم و کسی از ما دیگری را به بندگی نمی‌گیرد، مگر آنکه اسیر جنگ باشد» (۵۹).

اما هنگامی که اعراب به ایران حمله کردند، ساختار طبقاتی ایران دوران ساسانی، آنطور که گیرشمن می‌گوید، ساختاری بود بدور از هرگونه عدالت.

ادامه در صفحه ۸

انقلابی که بیست ساله شد!

انقلاب بهمن ۱۳۵۷ بیست ساله شد. در آستانه بیست‌سالگی این انقلاب، با نظامی در ایران روبرو می‌شویم که دارای چهره‌ای دوگانه است. اما این دوگانگی در ذات هر انقلابی نهفته است. انقلاب همیشه هنگامی در جامعه‌ای رُخ می‌دهد که بخشی از جامعه - که میتواند اکثریت مردم را در بر گیرد- دیگر حاضر به پذیرش ارزش‌ها، اصول و قواعدی نباشد که از سوی حکومت به او تحمیل می‌شود که بر اساس آن زندگی روزمره باید سازماندهی شود. بنابراین مردمی که انقلاب می‌کنند، می‌خواهند پس از پیروزی و کسب قدرت سیاسی، سیستم ارزشی خود را بر جامعه حاکم سازند. پس آنها نیز همچون رژیم‌های سرنگون شده است، سیستم ارزشی، اصول و قواعد دلخواه خود را بر مجموعه جامعه تحمیل می‌کنند.

ادامه در صفحه ۲

مجید زربخش

نگاهی به رویدادهای اخیر ایران

پایداری جسورانه روشنفکران، نویسندگان، دانشجویان، گروه‌های سیاسی و اقشار گوناگون مردم در داخل کشور و فعالیت گسترده ایرانیان در خارج، سرانجام برنامه و «استراتژی رعب و وحشت» جمهوری اسلامی را درهم شکست و طراحان و عاملان آنرا - هر چند بطور موقت - به عقب‌نشینی مفتضحانه‌ای وادار ساخت.

این رویداد و بطور کلی حوادث ماه‌های اخیر در عین حال که خود بازتاب روند تحول اوضاع در ایران و ضعف و استیصال گردانندگان نظام حاکم است، بیش از هر چیز کیفیت این اوضاع و شرایط کنونی و فضای سیاسی ایران، تناسب نیروها و ساختار آن، توانایی‌ها و ناتوانی‌های نظام ولایت فقیه و آمادگی و ظرفیت‌های بالفعل و بالقوه جامعه را آشکار ساخت. بهمین جهت بررسی این تجربه و تأمل در آن نقش مهمی در شناخت واقعی شرایط موجود و ادامه مبارزه پیروزمند با رژیم اسلامی را دارد. در اینجا برخی جوانب و نکات مهم این تجربه بزرگ را مرور می‌کنیم:

ادامه در صفحه ۱۲

امین بیات

خاتمی و قتل‌های زنجیره‌ای

پس از انتشار اطلاعیه رسمی وزارت اطلاعات رژیم جمهوری اسلامی ایران مبنی بر دست داشتن حداقل شبکه‌ای از مسئولین و کارکنان این وزارتخانه در قتل‌های زنجیره‌ای که منجر به کشته شدن ناجوانمردانه پروانه فروهر (اسکندری)، داریوش فروهر و همچنین نویسندگان آزادیخواهی چون محمد مختاری، محمد جعفر پوینده، مجید شریف و ... گردید، فضای سیاسی ایران به شدت تغییر کرد. برخلاف پیشبینی مسببین این قتل‌ها جو سیاسی کشور به ضرر جناح راست و کل نظام متحول گردید.

ادامه در صفحه ۱۱

انقلابی که بیست ساله ...

روحانیت» و ... برای تثبیت این نظام پایه گذاری شدند. اما اینک پس از ۲۰ سال که از پیدایش انقلاب میگذرد، بجای آنکه جامعه بر اساس سلیقه و خواست آن بخش از روحانیت شیعه که قدرت سیاسی را در دستان خود قبضه ساخته است، سازماندهی شود، بخشی از همین حاکمیت، تحت تأثیر واقعیات تلخ زندگی از درون دستخوش دگرگونی گشته است. این دگرگونی امری است بدیهی و منطبق بر قاموس زندگی. نیروی که با توسل به قهر رهبری یک جامعه ۶۰ میلیونی را از آن خود ساخته است، باید در درازمدت برای مشکلات روزمره مردم راه حل‌هایی «معقول» و «عملی» ارائه دهد.

همین ضرورت سبب شد تا بخشی از روحانیت و روشنفکران دینگرای وابسته به حاکمیت دریابند که با سلاح دین - اسلام - نمیتوان به ضرورت‌های اجتماعی پاسخی معقول داد. همین شناخت سبب شد تا این بخشی به ضرورت جدانی دین از حکومت پی برد و آنرا شعار محوری خود سازد. بخش دیگری از روحانیت باین نتیجه رسیده است که برای بیرون آمدن از وضعیت اسفناک کنونی، وجود حکومت متکی بر «قانون» از اهمیتی فراوان برخوردار است. این بخش از روحانیت و روشنفکران دینگرای وابسته بدان باین نتیجه رسیده‌اند که بدون حکومت متکی بر «قانون» نمیتوان در جهت از میان برداشتن معضلات اقتصادی و اجتماعی گامی مؤثر برداشت. سرمایه مولد، سرمایه‌ای که میخواهد در بخش تولید و خدمات بکار افتد، به امنیت نیاز دارد، زیرا در این بخش‌ها باید نخست سرمایه ثابت را بکار انداخت و آنرا پیش‌خرج کرد تا بتوان زمینه‌های خدماتی، و تولیدی لازم را برای بکارگیری سرمایه متغیر آماده ساخت. باین ترتیب سرمایه مولد به امنیت و قانون نیاز دارد تا بتواند در بطن چنین وضعیتی به فعالیت پردازد. یکی از اهداف جنبش دوم خرداد تحقق چنین وضعیتی برای سرمایه مولد است. بنابراین طرح شعار جامعه مدنی، یعنی تحقق وضعیتی که در بطن آن سرمایه و مالکیت خصوصی از امنیت حقوقی برخوردار باشد.

بر اساس پژوهش‌های توماس س. کوهن Thomas S. Kuhn در کتاب (Die Struktur wissenschaftlicher Revolutionen) مطرح شده‌اند، برای آنکه در شاخه‌ای از دانش بتواند انقلاب علمی روی دهد، باید بخشی از دانشمندان آن رشته بتدریج باین واقعیت پی برند که احکام و معیارهای Paradigmata که آن علم بر اساس آن بنیاد نهاده شده، ناقص است. همین شناخت سبب میشود تا آنها برای از میان برداشتن نقص‌های آن دانش به پژوهش و تحقیق دست زنند، امری که در نهایت سبب میشود تا آن علم بطور کلی مردود اعلان گردد و دانش جدیدی همراه با احکام و معیارهای جدید جانشین آن شود. بر همین اساس مکانیک کوانتوم جانشین مکانیک نیوتون گردید.

کوهن این نظر را به انقلابات سیاسی نیز تعمیم میدهد و یادآور میشود که انقلابات سیاسی همیشه در کشورهایی رخ داده‌اند که بخشی از حاکمیت به نارسائی نظام سیاسی موجود پی برده و در جهت بهتر و کارآمدتر ساختن آن برآمده است. پس نقد این بخش از حاکمیت به نظام سیاسی موجود، همیشه پیش‌شرط نقد مردم به کلیت نظام سیاسی است. بدون آن آغاز، زمینه برای نابود ساختن یک ساختار سیاسی موجود ممکن نیست.

اگر این نظریه را درست بدانیم، در آن صورت میتوان باین نتیجه رسید که با ۲۰ سالگی انقلاب، اینک دو جناح از حاکمیت باین نتیجه رسیده‌اند که نظام سیاسی موجود پر از نقص و کمبود است. یک بخش اصولاً خواهان آن است که روحانیت خود را از سیاست کنار کشد و بخش دیگر - جنبش دوم خرداد - بر این پندار است که میتوان کمبودهای نظام را از میان برداشت. بیست سالگی انقلاب، نقطه آغاز نقد توده‌های مردم به نظام سیاسی موجود در ایران، یعنی نابودی جمهوری اسلامی است.

بهمین دلیل هر انقلاب پیروزمندی، موجب به قدرت رسیدن گروهی، قشری و طبقه‌ای میشود که دارای سیستم ارزشی، اصول و قواعد زندگی ویژه خویش است. این نیرو میکوشد جامعه را بر اساس ارزش‌ها، اصول و قواعد دلخواه خویش سازماندهی کند، اما با نگاهی به تاریخ میتوان دریافت که در بسیاری از موارد، زمینه‌های اجتماعی برای پیاده ساختن آن دستگاه ارزشی یا هنوز فراهم نگردیده و یا آنکه بسیار فرآیندشسته‌تر از آن است. پس رهبران چنین انقلاباتی مجبورند خود را با واقعیات اجتماعی تطبیق دهند. آنها مجبورند آنچه را که میتواند تحقق یابد، انجام دهند، هر چند که در حرف Verbal، هنوز شعارهای «انقلابی» میدهند و اعمال و کردار خود را منطبق با اهداف انقلاب میدانند. مابین گفتار و کردار آنها دوگانگی وجود دارد.

در ابتدا چنین به نظر میرسید که انقلاب ضد پهلوی دارای خصلتی ضد استبدادی و دمکراتیک خواهد بود، زیرا جامعه شهروندی ایران که چندین دهه در زیر استبداد آریامهری بسر برده و بهمین دلیل از امکان رشد برخوردار نبود، بدنبال بدست آوردن فضائی مناسب با کمیت و کیفیت خود، یعنی تحقق جامعه مدنی مودرن بود که آزادی‌های فردی و حقوق دمکراتیک جزء لاینفک آن است. همین امر سبب شد تا توده‌های شهری به انقلاب پیوندند.

اما شعارهای انقلاب به «آزادی» و «استقلال» محدود نماند و بلکه پس از آنکه تناسب قوای اجتماعی به نفع روستائینان بهم خورد، شعار «جمهوری اسلامی» به آن دو شعار پیشین افزوده گشت. و هنگامی که رهبران سیاسی جامعه شهروندی - از جبهه ملی گرفته تا نهضت آزادی، حزب توده و فدائیان خلق - رهبری بلامنازعه خمینی را پذیرفتند، باید برای کسانی که چون بختیار انقلاب را «فتنه» نمیدانستند، روشن میگشت که انقلاب بهمین دارای خصلتی ضد شهروندی و ضد مدرنیسم خواهد بود. این انقلاب میخواست به گذشته بازگردد، زیرا مردمی که انقلاب را به پیروزی رسانیدند، از وضعیتی که در دوران پهلوی بوجود آمده بود، بیمناک بودند.

اما روشنفکران «شهروند» - از راست گرفته تا چپ - بر این باور بودند که آخوندها نخواهند توانست جامعه‌ای را که دارای بافتی پیچیده است، رهبری کنند. در ابتدا خمینی نیز بر همین پندار بود و بهمین دلیل وعده داد که به سیاست کاری ندارد و به مثابه رهبر دینی مردم - آیت‌الله العظمی -، به شهر قم خواهد رفت.

با پیروزی انقلاب ۱۳۵۷ در ایران، در حقیقت روستا بر شهر و سنت بر مدرنیسم از غرب عاریه گرفته، پیروز گشت. این انقلاب مردم روستائی را به صحنه سیاسی کشانید. جمهوری اسلامی، موجب تحقق نظامی سیاسی گشت که بر ارزش‌ها، اصول و قواعدی که این بخش از جامعه سنتی ایران برای زندگی روزمره خود مناسب مییافت و هنوز نیز مییابد، متکی است. بنابراین، برخلاف تبلیغات برخی از محافل غرب‌گرا - و به ویژه هواداران سلطنت پهلوی - جمهوری اسلامی از بطن جامعه ایران روئید و رشد کرد و چون بلا از آسمان نازل نگشت.

با پیروزی انقلاب بهمین که منجر به پیروزی سنت بر مدرنیسم و روستا بر شهر گردید، جامعه شهروندی ایران از بین نرفت. هر چند شهروندی ایران که برای تحقق جامعه مدنی به انقلاب پیوستند، بسیاری از حقوق فردی و مدنی خود را از دست دادند، اما به مثابه نیروی تعیین کننده در بخش خدمات و تولید صنعتی، وزن و اهمیت اجتماعی خویش را همچنان حفظ کردند.

با تصویب «قانون اساسی جمهوری اسلامی»، بخشی از روحانیت شیعه به اولیگارش‌های حکومت دینی خود جنبه «قانونی» داد. از این دوران به بعد رهبری جامعه بر عهده «ولی فقیه» گذارده شد و نهادهائی همچون «مجلس خبرگان»، «شورای نگهبان»، «دادگاه ویژه

جامعه‌ی مدنی ...

اکنون در نتیجه‌ی نفوذ امپریالیزم و پیدا شدن اشتیاق در جامعه به کسب راه و روش زندگی غربی، آن نفوذ و اقتدار را از دست داده بود. توازی میان گذشته‌ای نه چندان دور را با وضع موجود، می‌توان بطور دلخواه گسترش داد.

ولی آقای خاتمی نه تنها پیش از انتخاب به ریاست جمهوری، بلکه حتی پس از آن، بارها ابراز داشته‌اند که بهبیچوجه در صد تغییر ماهیت نظام حاکم نیستند. شاید عده‌ای تصور کنند که این امر محصول توازن قوای موجود است و ایشان، هرآینه خواسته باشیم به زبان شیعی سخن گفته باشیم، به اصطلاح تقیه می‌کنند. ولی در ایشان چنین خواستی حتی به عنوان یک گرایش نیز وجود ندارد. آنچه آرزو و خواست ایشان است، شاید، این باشد که موقعیت ولی فقیه در نظام سست تر شود. تازه اگر این گمان درست باشد، حدود و ثغور این موضوع نیز چندان روشن نیست. در این مورد، تاکنون، ایشان و نزدیکان ایشان مطلب روشن و واضحی ابراز نداشته‌اند. آنچه ایشان مکرر بیان داشته‌اند این موضوع است که در جمهوری اسلامی دلخواه ایشان «قانون مورد احترام باشد و اجرا شود و هر اقدام دستگاه حاکمیت متکی به قانونی باشد» نقل به معنی.

ولی خواست نظامی قانونی، یا اجرای قانون، بخودی خود و بطور اتوماتیکی برابر نیست با خواست جامعه‌ای سکولار و مبتنی بر دموکراسی. یعنی آنچه‌انجام جامعه‌ی مدنی که مورد نظر آن روشنفکر، یا درست‌تر، مورد نظر آن درس‌خوانده‌ی طرفدار جدایی دین از دولت و استقرار آزادی و دموکراسی است. یعنی نظام سیاسی‌ای همانند دموکراسی‌های موجود در سرزمین‌های پیشرفته‌ی سرمایه‌داری، یعنی جامعه‌ای سکولار که هیچ مذهبی را برسمیت نمی‌شناسد، چون در آنچه‌انجام جامعه‌ای داشتن مذهبی معین نه دلیل داشتن امتیازی است و نه دلیل محرومیت از امتیازی. دلیل آشکار اینکه چرا جانبداری از حاکمیت قانون بر جامعه، به معنای جانبداری از جامعه‌ی مدنی سکولار نیست، خود نظام جمهوری اسلامی است. این نظام نیز مبتنی بر قانون است. منتها چه قانونی؟ قانون شریعت شیعی اثناعشری. آنهایی که خواهان استقرار مطلق شریعت در جامعه‌اند نیز خواهان اجرای قانونند. حتی کلی‌تر، می‌توان گفت که وجود قانون بخودی خود بیان‌کننده‌ی نظام دموکراسی و یکی از وجوه تمایزکننده‌ی آن نظام از نظام‌های دیگر نیست. دستکم تاریخ دو قرن نوزدهم و بیستم نمونه‌های فراوانی را از جوامع استبدادی بدست می‌دهند که در آنها حاکمیت مبتنی بر قانون اساسی بوده و فرمانروایان، حاکمیت استبدادی خود را از طریق قانون اعمال می‌کرده‌اند. بنابراین تعیین‌کننده این نیست که قانونی وجود داشته باشد و آن قانون اجرا شود. آنچه تعیین‌کننده است این است که واضعان قانون چه کسانی هستند و حق وضع قانون به چه ترتیبی به آنها داده شده، مجریان قانون چه کسانی هستند و چه مرجعی این قدرت را به آنان داده است و سرانجام چه مقامی بر اجرای درست قانون نظارت دارد و غیره.

فهمیدنی است آنانی که از حاکمیت قانون شریعت جانبداری می‌کنند، آن را برتر از هر قانون انسان ساخته‌ای بدانند. زیرا به باور آنان آن قوانین، قوانینی هستند که پروردگار برای رستگاری بشر فرستاده است، و کدام فرد مذهبی است که برایش قوانینی الهی برتر از قوانینی نباشند که بشر، بشر خطاکار وضع می‌کند. اگر آقای خاتمی خواهان اجرای قوانین شریعت نباشند، قوانینی که سیاه بر روی سفید در قرآن آمده است، و جامعه‌ی مدنی ایشان، روشن و آشکارا، همان جامعه‌ای باشد که مورد نظر آن روشنفکر لادری است، آنگاه باید در صداقت ایشان بسیار تردید کرد.

زیرا اگر ایشان آن عمامه را از روی اعتقاد و پایبندی به اسلام و مذهب شیعه و الزامات آن بر سر گذاشته‌اند، ایشان باید خواهان حاکمیت شریعت، با یا بدون ولایت فقیه، باشند، و بنابراین، جامعه‌ی مدنی ایشان باید الزاماً جامعه‌ای باشد که نظام آن مذهبی

این مقوله بویژه از زمانی که آقای خاتمی آنرا به کرات در جریان کارزار تبلیغاتی خود در زمان انتخابات ریاست جمهوری بکار گرفت، رواج و مقبولیت بیشتری یافت، و با انتخاب ایشان به ریاست جمهوری، بصورتی، جزئی از زبان سیاسی مملکت شد. بویژه اکثریت اپوزیسیون، اعم از مذهبی و غیر مذهبی، مجذوب آن شده و با علاقه‌ای خاص آنرا چون پادزهری برای ولایت فقیه بکار می‌گیرد. تقریباً نشریه‌ای و «صاحب‌نظری»، که سرش به پایش بیارزد، را نمی‌توان یافت که در اینباره چیزی ننویسد یا نظری ابراز ندارد.

در جریان انقلاب نیز با چنین وضعی روبرو بودیم. مفاهیم و مقولاتی چون استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی، امپریالیزم، عدالت اجتماعی، دموکراسی و غیره، در دهان هر کسی بود و گویا همه می‌دانستند که از چه چیزی سخن می‌گویند. ولی هنگامی که زمان آزمایش فرارسید، ۹۹ در صد از همان شعار دهندگان برای آزادی و دموکراسی به ولایت فقیه رأی دادند، یعنی حکم دادند به اینکه صغیرند و خود قادر نیستند تشخیص دهند که منافعی که در کجاست و زیان آنان در چیست، و استبدادی را که صدبار مخوف‌تر از استبداد شاهنشاهی است جانشین آن کردند. تنها هنگامی که استبداد و فساد و جاهلیت ملاها در اداره‌ی مملکت خود را آشکار ساخت، معلوم شد، اشخاص فقط گمان می‌داشتند که منظور خمینی از احکامی که وی پیش از سرنگون شدن رژیم ستمشاهی درباره‌ی ماهیت نظام اسلامی مورد نظرش ابراز می‌داشت، همان چیزی است که مورد نظر آنان نیز بوده است، و بااصطلاح هر شخصی از ظن خود یار دیگری شده بود، اکنون نیز همه واژه‌ی جامعه‌ی مدنی را بکار می‌گیرند و چنین به نظر می‌رسد که باز همگان گمان دارند که منظور آنان از مصدق این واژه نیز یکسان است.

شاهد درست بودن این ادعا این است کسانی که علنا می‌گویند، و یا از فحوائ کلامشان چنین استنباط می‌شود، که از جامعه‌ی مدنی، دموکراسی سکولار را می‌فهمند، یعنی جامعه‌ای که نه تنها نظامی نیست مذهبی، بلکه حتا هیچ مذهبی را نیز برسمیت نمی‌شناسد، و وقتی می‌گویند جامعه‌ی مدنی، منظورشان الگوهایی است که هم اکنون در دموکراسی‌های جوامع پیشرفته‌ی سرمایه‌داری در برابر چشمان خود داریم، به آقای خاتمی همچون ارمغان آورنده‌ی چنین جامعه‌ای چشم امید دوخته‌اند. چرا؟ چون ایشان هم از جامعه‌ی مدنی سخن می‌گویند.

در جریان انقلاب نیز خیلی‌ها، و بویژه چپی‌ها، خود را ضد امپریالیست و دشمن آمریکا قلمداد می‌کردند و گمان داشتند که چون خمینی نیز خود را ضد امپریالیست و دشمن آمریکا می‌داند و این واژه‌ها را نیز بکار می‌گیرد، پس برای هر دو، مصدق امپریالیزم و دلیل ضدیت با آن، یکی است. خیلی از چپی‌ها این واقعیت را دلیلی می‌دانستند بر چیرگی مارکسیزم بر نظرات دیگر و نشانی تلقی می‌کردند از دامنه‌ی نفوذ آن نظرات در جامعه و بویژه در میان جوانان، که حتا روحانیت، و در رأس آن خمینی را نیز مجبور ساخته بود نه تنها به مواضع و نظرات چپی گرایش پیدا کند، بلکه حتا همان مفاهیم و واژه‌های چپی‌ها را، از جمله امپریالیزم، را نیز بکار گیرد. چنین چپی‌هایی از این موفقیت بر خود می‌بالیدند و شاید به این دلیل از خمینی و جمهوری اسلامی دفاع می‌کردند. ولی زمان درازی لازم نبود تا بر همگان آشکار شود که، بنابراین گفته‌ی معروف، یکی از مواضع شتر با امپریالیزم مخالف بود و دیگری از موضع موتور. یکی با امپریالیزم مخالف بود چون آنرا عامل عقبمانده نگاه داشتن جامعه می‌پنداشت و آن دیگری به این دلیل که آنرا عامل پیشرفت و تغییر و تحرك جامعه، یعنی عامل براندازی مناسبات و آداب و رسوم جامعه‌ی کهن، جامعه‌ای که روحانیت در آن صاحب جاه و مقام و اقتدار بود، که

از گفته‌ی آقای خاتمی بدون هیچ ابهامی پیداست که نزد ایشان هم جامعه‌ی استبدادی یک جامعه‌ی مدنی است، هم جامعه‌ی اشرافی یک جامعه‌ی مدنی است و هم جامعه‌ی مردمی یک جامعه‌ی مدنی است، که همه‌ی آنها نیز می‌توانند البته بخود رنگ دینی بگیرند. ایشان وجه تمایز میان این جوامع مدنی، استبدادی، اشرافی و مردمی را در چگونگی تعیین ماهیت «آزاده‌ی برتر» و «حقانیت قدرت سیاسی» می‌دانند. البته آقای خاتمی نیز مانند همه‌ی کسانی که با جهانبینی ایده‌آلیستی به جامعه می‌نگرند می‌پندارد که آنچه مناسبات میان انسان‌ها را در جامعه تعیین می‌کند مبانی حقوقی و قراردادی است و نه آنکه بر عکس دستگاه حقوقی و «قراردادها» بازتاب مناسبات مادی و عینی میان انسان‌ها است که خود توسط آنها تعیین می‌شوند. باری فرض کنیم که تقسیم بندی جوامع مدنی آقای خاتمی منطبق باشد با واقعیت.

اگر حکم آقای خاتمی را بپذیریم، وقتی من می‌گویم جامعه‌ی مدنی، مخاطب من نمی‌تواند از گفته‌ی من بروشنی دریابد که منظور من کدام جامعه‌ی مدنی است. آیا منظور جامعه‌ی استبدادی است، اشرافی است یا مردمی، بدون رنگ مذهبی یا با آن رنگ. چرا؟ زیرا بنا بر نظر ایشان همه‌ی این جوامع، جوامع مدنی هستند. بنابراین، لازم است برای آنکه شنونده اساساً منظور مرا دریابد تصریح کنم که کدام جامعه‌ی مدنی مراد من است، جامعه‌ی مدنی استبدادی، جامعه‌ی مدنی اشرافی یا جامعه‌ی مدنی مردمی، و علاوه براین باید اضافه کنم با یا بدون رنگ مذهبی. بنابراین، تا زمانی که قید نکنم چه نوع جامعه‌ی مدنی منظور من می‌باشد، کاربرد واژه‌ی جامعه‌ی مدنی به تنهایی، از منظور من چیزی را به شنونده بیش از اینکه دارم دریاره‌ی جامعه‌ی مدنی سخن می‌گویم منتقل نمی‌کند. به عبارت دیگر واژه‌ی «جامعه‌ی مدنی» بدون قید صفتی که خصوصیت آنرا مشخص سازد، مصداق معینی ندارد. تا زمانی که من در این قالب محتوای معینی نریزم این واژه فقط ترکیبی خواهد بود از تعدادی حروف.

پرسش اکنون این خواهد بود که وجه اشتراک این جوامع، که آقای خاتمی تمامی آنها را جامعه‌ی مدنی می‌نامد، چیست؟ به عبارت دیگر چرا آقای خاتمی به همه‌ی این جوامع عنوان جامعه‌ی مدنی می‌دهد.

جامعه‌ی مدنی یک عنوان است، نامی است که بر جوامع گوناگون بشری می‌توان گذاشت. صورتی است که می‌تواند هم محتوای استبدادی، هم محتوای اشرافی و هم محتوای مردمی و، چرا نه، هم محتوایی مذهبی، و یا محتوای دیگری داشته باشد.

در واقع برای من روشن نیست که به چه منظوری ایشان اساساً از این واژه استفاده می‌کنند. زیرا این واژه همانگونه که ایشان خود ذکر می‌کنند «عنوان» یا «نامی» است که ایشان برای جوامع استبدادی، اشرافی و مردمی، با رنگ مذهبی یا بدون این رنگ، بکار می‌برند. و برای زدودن هر ابهامی اضافه می‌کنند: «در صورتی که دین را نیز ناظر به نحوه‌ی روابط اجتماعی بدانیم، بسته به نوع تلقی که از دین وجود دارد ممکن است هر یک از حکومت‌های استبدادی و اشرافی و مردمی رنگ دینی نیز به خود بگیرد و ای بسا که بتوان کنار این صور و اشکال صورت یا صورت‌های دیگری از جوامع سیاسی دینی نیز قایل شد.» در واقع، در تنوری آقای خاتمی دریاه‌ی جوامع بشری، که در تقسیم‌بندی ایشان عبارتند از استبدادی، اشرافی، مردمی، دیگر جامعه‌ی جوامعی باقی نمانده‌اند که ایشان برای مرزبندی با آنها و تبیین وجوه تمایزات کیفی آن جامعه یا جوامع با جامعه‌ی مدنی، این نام را بکار می‌گیرند. بدینسان «جامعه‌ی مدنی» نمی‌تواند یک مفهوم مشخص یا مقوله‌ای باشد دربرگیرنده‌ی مفاهیم معینی. باید انصافاً گفت که ایشان نیز چنین ادعایی ندارند. چون خودشان قید می‌کنند که منظورشان از جامعه‌ی مدنی چیزی بیشتر از یک عنوان یا نام

است، و بنابراین، از آنچه مورد نظر آن روشنفکری است که برای تولد جامعه‌ی مدنی خود چشم امید به چنین مامایی دوخته است، متفاوت. در واقع جامعه‌ی مورد نظر آقای خاتمی همان جامعه‌ای است که هم اکنون در ایران داریم.

ولی اگر منظور ایشان از جامعه‌ی مدنی الگوی جوامعی است که با ظهور سرمایه داری بوجود آمدند و به دمکراسی‌های کنونی تکامل یافتند - ضمناً لازم است گفته شود که نام صحیح آنچنان جامعه‌ی همان جامعه‌ی طبقاتی بورژوازی است که ایدئولوگ‌های بورژوا برای آنکه اذهان را از ماهیت طبقاتی و بورژوازی آن منحرف سازند، که در نتیجه‌ی مبارزه با سرمایه داری و بویژه مبارزه‌ی سوسیالیست‌ها و مارکسیست‌ها با آن، این عنوان محتوایی منفی یافته است، مفهوم جامعه‌ی مدنی را بجای آن بکار می‌برند که نامی است خنثا و دلالت بر وجود طبقات و اختلاف طبقاتی در چنین جامعه‌ای ندارد و همچنین است واژه‌ی شهروند - در چنین جوامعی اجرای قوانین هیچ مذهبی برای هیچ فردی در جامعه الزام آور نیست. به عبارت دیگر موضع دولت نسبت به مذهب اعضای جامعه موضعی است بی‌طرفانه. از نظر دولت هر دینی در برابر قانون همان اعتبار را دارد که دین دیگری. در چنین جوامعی همانطور که ایمان آوردگان به هر مذهبی حق آنرا دارند که برای مذهب خود تبلیغ کنند، هر کس دیگری نیز حق آنرا دارد که بر ضد هر مذهبی که می‌خواهد سخن گوید و بنویسد و همگان را به لاداری‌گری دعوت نماید. دولت نه حق دارد جلوی آن مبلغ مذهبی را بگیرد و نه مانع آن مبلغ ضدمذهبی شود. در چنین جامعه‌ای قوانین الهی در مذهب مشخصی تنها برای آن کسانی اعتبار دارد که از ایمان آوردگان به آن مذهب‌اند. نه چون در ایران «اسلامی» آقای خاتمی، که من و من نوعی باید آنگونه زندگی کند که اعتقادات آقای خاتمی و خاتمی نوعی آنرا می‌پسندد.

اگر ایشان بگویند که این شیوه‌ی زندگی شیوه‌ای است که اکثریت آنرا تصویب کرده است، پاسخ به ایشان این است که چنین گفته‌ای آشکارا نشان آن است که منظور ایشان از جامعه‌ی مدنی نمی‌تواند آن جامعه‌ای باشد که امروزه در فرهنگ سیاسی دمکراسی‌های پیشرفته مورد نظر است. چون در چنین جوامعی هر فردی دارای حقوقی است اساسی که هیچ مرجعی از طریق هیچ قانونی نمی‌تواند آنها را لغو کند. و یکی از این حقوق حق آزادی وجدان (مذهب) و عقیده است. و بدینسان هیچ اکثریتی حق آنرا ندارد که عقیده و مذهب خود را بر اقلیت یا حتا بر یک فرد، تحمیل نماید. به عبارت دیگر در چنین جوامعی استبداد اکثریت نیز مردود است.

کتاب قانون اساسی هر یک از این کشورها را باز کنید یکی از اولین بندهای مندرج در آن بیان این اصل است که هر ... صرفنظر از عقیده، مذهب، رنگ، منشاء، جنس، و ... در برابر قانون برابر است.

آقای خاتمی در مقدمه‌ی کتاب خود «از دنیای شهر» تا شهر دنیا» در صفحه‌ی ۳۵ می‌نویسند:

«ناگفته پیداست که «آزاده برتر» مستلزم امری است به نام «قدرت» و «اقتدار» که بدون آن منشاء اثری نخواهد بود. با در نظر گرفتن دیدگاه‌های گوناگون درباره‌ی ماهیت آزاده‌ی برتر و حقانیت قدرت سیاسی است که جوامع مدنی تحت عناوین استبدادی، اشرافی، مردمی و غیر آنها نامگذاری می‌شوند و در صورتی که دین را نیز ناظر به نحوه‌ی روابط اجتماعی بدانیم، بسته به نوع تلقی که از دین وجود دارد ممکن است هر یک از حکومت‌های استبدادی و اشرافی و مردمی رنگ دینی نیز به خود بگیرد و ای بسا که بتوان کنار این صور و اشکال صورت یا صورت‌های دیگری از جوامع سیاسی دینی نیز قایل شد» (تأکیدها اضافه شده است م. ر.)

وارد جامعه‌ی مدنی، شبیه‌الگوی غربی آن، خواهد کرد، و یا اینکه چنین «اصلاحاتی» در ماهیت این نظام تغییری ماهوی بوجود خواهد آورد. زیرا چنین تغییراتی، هر آینه تحقق یابند، بهیچوجه به دمکراتیزه کردن نظام نخواهند انجامید.

با آنچه گفته شد سه امکان را می‌توان تصور کرد. امکان اول این است که آقای خاتمی به راستی و دانسته و از روی حساب و نقشه خواهان تبدیل این نظام به نظامی است سکولار که در آن دین به حوزه‌ی خصوصی زندگی افراد تعلق داشته باشد و دولت نسبت به هر مذهبی و عقیده‌ای از نظر حقوقی بی‌طرف باشد، یعنی نظامی با خصوصیات اساسی جامعه‌ی مدنی موجود در کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری. در این صورت لباسی که ایشان بر تن دارند و دستاری که بر سر، اگر نخواهیم بگوئیم یک حقه بازی است، دستکم باید بپذیریم که گمراه کننده است، زیرا ایشان نمی‌توانند یک روحانی صدیق شیعی باشند و در عین حال بانی نظامی که در آن دولت نسبت به مذهب شیعی جعفری همان موضعی را داشته باشد که مثلاً نسبت به مذهب مسیحی، یهودی، زردشتی و یا حتی لادری‌گری، یعنی موضعی بی‌طرف، و شریعت و فقه شیعی را از موقعیت برتر و حاکم آن و از حوزه‌ی عمومی و همگانی جامعه خارج و به حوزه‌ی خصوصی افراد ارجاع نماید.

امکان دوم این است که ایشان فردی است معتقد به مذهب شیعی جعفری و علاوه بر آن روحانی‌ای است صدیق که از روی اعتقاد و ایمان، پیشه‌ی روحانیت را انتخاب کرده و خود را مبلغ و مروج مذهب شیعه می‌داند. در اینصورت ایشان نه می‌تواند خواهان جامعه‌ای سکولار باشد و نه طرفدار برچیدن نظام اسلامی موجود و تبدیل آن به نظامی که در آن روحانیت و شریعت و فقه شیعی نقش حاکم و اساسی نداشته باشد. بلکه آنچه ایشان آرزوی انجام آنرا دارند این است که آنچنان تغییراتی را در این نظام بوجود آورند که در عین حفظ آن، آنرا مردم پسند ساخته و اعتماد از دست رفته‌ی مردم را به روحانیت و نظام مجدداً بدست آورند.

امکان سوم این است که ایشان ترکیبی از هر دو نظام را می‌خواهند. یعنی التقاطی از نظام اسلامی و نظام حاکم بر جوامع مدرن. در اینصورت ایشان دچار توهمی بیمارگونه‌اند. چون وقوع چنین معجزه‌ای ناممکن است. و امید بستن به چنین معجزه‌ای خود نشانی است از ضعف. زیرا ریشه‌ی اعتقاد به معجزه برای رهایی، ضعف و ناتوانی است.

اما اگر حرفهای قشنگ، ادبی و شیک ایشان را بکنار بگذاریم و اعمال ایشان را معیار قرار دهیم، یعنی تنها معیار درست و واقعی برای قضاوت هر فردی، و با کمی واقع‌بینی، ناکزیر خواهیم بود بپذیریم، که اعمال تاکتونی ایشان مؤید درستی و اعتبار امکان دوم است.

کسی که لاجوردی را «سرباز اسلام و شهید» این نظام می‌نامد، نه تنها نمی‌تواند مخالف بنیادها و عملکرد تا کنونی این نظام و نهادهای جوراجور آن باشد، بلکه اصرار او بر احترام گذاشتن به قانون و تبعیت همگان از آن را باید فقط چون یک شوخی تلخ و توهین به شعور آن ۲۲ میلیون نفری تلقی کرد که به ایشان به این دلیل رأی خود را دادند چون تصور می‌کردند که نه خصوصیات شخصی جانوری چون لاجوردی مورد تأیید ایشان است و نه جنایات و قانون شکنی‌های او به عنوان یکی از سرکوبگران و جلادان این رژیم. زیرا چگونه فردی، آنهم فردی در مقام مسؤل، یعنی در مقام ریاست جمهوری، آنهم رئیس جمهوری که با القاء این احساس در مردم توانست رأی آنان را بدست آورد، که با شرایطی که بر جامعه حاکم بود و یکی از عناصر پدیدآورنده‌ی آنچنان شرایطی شخص لاجوردی بود، مخالف است و در صورت انتخاب به ریاست جمهوری در جهت تغییر آن شرایط و دستکم دور کردن آنچنان عناصری از مراکز مقام‌های تاکتونی‌شان گام برخواهد داشت، از فردی چون

نیست. اگر این موضوع در سطح عنوانی یا نامی برای اتلاق به شیئی‌ای یا ساختاری باقی می‌ماند، ایرادی بر ایشان وارد نبود. زیرا هر کسی آزاد است بر هر شیئی یا ساختاری هر نامی یا عنوانی که می‌خواهد بگذارد. ولی جایز نیست که برای اشیاء گوناگون یا ساختارهای مختلف همان نام یا عنوان را بکار برد.

ایشان می‌فرمایند «با در نظر گرفتن دیدگاه‌های گوناگون درباره‌ی ماهیت اراده‌ی برتر و حقانیت قدرت سیاسی است که جوامع مدنی تحت عناوین استبدادی، اشرافی، مردمی و غیر آنها نامگذاری می‌شوند.

از این حکم ایشان می‌توان چنین نتیجه گرفت که برای آقای خاتمی جامعه‌ی مدنی نوع خاصی از مناسبات میان مردمان نیست که با ظهور سرمایه داری در غرب پدیدار گشت، یعنی مناسبات تولید کالایی بطور دایم در حال گسترش که بمرور زمان تمامی افراد را در مرادوی کالایی وارد می‌کند و بدین ترتیب آنها را چون صاحبان کالا، دستکم در صورت و بنابراین در سطح تجرید، به مشابه افراد آزاد و برابر در مبادله‌ی کالاهایشان با یکدیگر قرار می‌دهد. آنها را از تمام وجوه تمایز در جامعه پیش سرمایه‌داری مانند منشاء خانواده، قوم، رنگ، جنسیت، مذهب، زبان و غیره، آزاد می‌سازد. زیرا افراد را تنها هنگامی می‌توان با یکدیگر برابر قرار داد که آنان را از تمام وجوه واقعی که آنها را از یکدیگر در واقعیت متمایز می‌سازد، منتزاع کرد. حقوق بورژوازی، که انعکاس مناسبات واقعی میان مردمان در جامعه‌ی سرمایه‌داری است، و به آن مناسبات فقط رسمیت حقوقی می‌بخشد، می‌تواند تنها هنگامی شامل همه‌ی افراد شود که از تفاوت‌های واقعی میان آنها چشم پوشد و فقط یک خصوصیت را بطور مشترک برای همه‌ی آنها قایل شود: این خصوصیت که آنها تولیدکنندگان و صاحبان خصوصی کالاها هستند. خواه این کالا نیروی کار باشد خواه شی‌ای و خواه یک اثر هنری. ولی آقای خاتمی خواهان چنین برابری‌ای برای ساکنان ایران نیست. نزد ایشان بهیچوجه یک مسلمان، آنهم از نوع شیعی آن، با یک لادری که هیچ‌چیز تا با یک مسیحی یا یهودی یا فردی معتقد به مذهبی دیگر برابر نیست. این نابرابری برای ایشان جنبه‌ی یک اعتقاد خصوصی ندارد. بلکه دارای جنبه‌ی اجتماعی است. چون مذهب ایشان، آنرا ایجاب می‌کند.

باید توجه داشت که مذهبیان مخالف شکل کنونی ولایت فقیه به چند دسته تقسیم می‌شوند. عده‌ای با اصل ولایت فقیه مخالفتی ندارند. آنچه می‌خواهند محدود کردن اختیارات او است. عده‌ای دیگر گامی جلوتر می‌روند و علاوه بر محدود کردن اختیارات او خواستار این هستند که ولی فقیه بطور مستقیم توسط مردم انتخاب شود. باز بخشی دیگر که وجود ولایت فقیه و اساساً حاکمیت مستقیم سیاسی روحانیت را به زیان مذهب و روحانیت می‌دانند خواستشان این است که روحانیت اهرم‌های قدرت مستقیم سیاسی را بکلی رها کند و به حوزه و مساجد باز گردد و به کار ارشاد مردم و اجتهاد بپردازد. نزد ایشان، بدست گرفتن حکومت توسط روحانیت دون‌شان آن است. ولی حتی این بخش نیز بهیچ روی خواهان این نیست که فقها هیچ کنترلی بر جامعه و نظام سیاسی آن نداشته باشند. این عده نیز هنوز خواهان آن هستند، که اولاً جامعه دارای مذهب رسمی باشد، یعنی کماکان مذهب شیعی اثناعشری، و این باید در قانون اساسی نیز ذکر شده باشد، و علاوه بر آن، فقهای واجد شرایط بر قوانین کشور نظارت مستقیم داشته باشند تا مبادا قانونی به تصویب برسد که با نص صریح قرآن و فقه شیعی در تطابق نباشد و یا ناقض آنها باشد. چیزی شبیه به قانون اساسی مشروطیت و مجمع پنج نفره فقها.

«اصلاحاتی» که آقای خاتمی خواهان آن می‌باشند ممکن است تا حدی از سببیت رژیم بکاهد، ولی بهیچوجه جایز نیست، و هیچ شاهی وجود ندارد، نه نظری و نه عملی، که چنین تغییراتی ما را

قوت روحانیت یا بحران آن

انقلاب ایران و بقدرت رسیدن روحانیت و شیوع بنیادگرایی در سرزمین‌های اسلامی، برای بسیاری نشانی بود از دامنه‌ی نفوذ و قدرت اسلام و روحانیت در این سرزمین‌ها. قرار گرفتن خمینی در رأس انقلاب، تأیید طرح خمینی برای نظام جدید توسط ۹۹ درصد از مردم، استقرار نظام اسلامی آغاز عصر تازه‌ای در کشورهای اسلامی تلقی شد. عصری که در آن «امت اسلام» به غرب و فرهنگ و تمدن آن پشت خواهد کرد و به ریشه‌های اعتقادات مذهبی خود و دوران شوکت و عظمت گذشته باز خواهد گشت و در برابر الگوی غرب، به خلق‌های محروم و استعمار زده‌ی جهان، آلت‌رناتیوی مردمی، انسان دوستانه و عدالت‌جو عرضه خواهد کرد که برای آنان در این جهان رفاه و سعادت و در جهان باقی‌رستگاری به ارضغان خواهد آورد.

درباره‌ی انقلاب ایران، زمینه‌های تاریخی و علل آن، و گسترش سریع بنیادگرایی مذهبی در سرزمین‌های اسلامی، در کشورهای غربی کتاب‌ها نوشته شد، و متخصصان خودخوانده و پژوهشگران رنگارنگ تا هنوز بازار گرم بود تحلیل‌های متعددی از این پدیده‌ی «نابهنگام» به خوانندگان تشنه‌ی اطلاعات عرضه کردند و همان کسانی که حتا تا کمی پیش از انقلاب، باز بنام متخصص و پژوهشگر در تجلیل برنامه‌های شاه برای «مدرنیزه کردن» ایران مقاله‌ها و کتاب‌ها نوشته و ایران را جزیره ثبات لقب داده بودند و آنرا الگویی تلقی می‌کردند که سایر کشورهای مشتاق پیشرفت و آرزومند رسیدن به تمدن غربی می‌بایست آن را سرمشق خود قرار دهند، اکنون چرخشی ۱۸۰ درجه‌ای کرده و در این زمینه قلمفرسایی می‌کردند که چرا برنامه‌های شاه نمی‌توانست موفق شود و طبیعی بود که با شکست اجتناب‌ناپذیر آن برنامه‌ها پایه‌های رژیم او نیز متزلزل شود و به سرنوشتی دچار شود که در اینصورت در انتظارش نشسته بود.

احزاب و سازمان‌ها و روشنفکران و درس‌خوانده‌ها و رهبران و شخصیت‌های سیاسی غیر مذهبی و مردم ایران نیز که اساساً با انتظارات دیگری از انقلاب به آن دست یازیده بودند، هنگامی که با نتایج بلاواسطه‌ی آن یعنی جانشین شدن یک استبداد با استبدادی دیگر که بر مراتب بدتر از آن بود خود را روبرو دیدند سرخورده از انقلاب و پشیمان از کار خویش هر امیدی به بهبود وضع خود را از دست دادند و در انتظار ماندند که آینده‌ای ناروشن و مبهم برای آنها چه به ارمغان خواهد آورد.

پس از وقوع حادثه‌ای آنچنان غیر منتظره، یعنی استقرار نظامی چمن در قیچی در ایران، که نه با معیارهای جوامع مدرن امروزی همخوان بود و نه با جوامع عهد عتیق، یعنی نظامی که هم تمامی نهادهای جوامع معاصر مانند نهاد جمهوری، نهاد قانونگذاری، نهاد قضایی، نهادهای آموزش و پرورش از کودکان گرفته تا دانشگاه، و غیره را در خود داشت و هم بر رأس همه‌ی نهادهای آن یک ملای فقیه نشسته بود، که حق داشت همه چیز را بنا بر تشخیص شخصی خود تعیین نماید، طبیعی بود که روشنفکران، اندیشمندان و نظریه پردازان ایرانی نیز به تفکر درباره‌ی این موجود عجیب و ناقص‌الخلقه بپردازند و کوشش کنند تا راز آنرا دریابند. اینان نیز تئوری‌های جوراچوری عرضه کردند. علی‌رغم جوراچور بودن تئوری‌ها اغلب آنها در یک نکته اتفاق نظر داشتند: این نکته که پیروزی آخوندها و استقرار این نظام متضاد ریشه در اعتقادات مذهبی مردم داشت، بویژه ایرانیان شیعی مذهب که چون به اصل امامت اعتقاد دارند برای پذیرفتن حاکمیت مطلق فقها طبیعتاً آمادگی بیشتری از سایر نحله‌های اسلامی داشتند. این تحلیل‌گران کاری به این نداشتند که چرا در قرن‌های گذشته، و حتا در دوران صفویه که به دلایل سیاسی شیعه‌گری رونق گرفت، شیعیان ایرانی در صدد استقرار ولایت

لاجوردی تجلیل بعمل آورد. اگر برای آقای خاتمی لاجوردی سرباز و شهید اسلام بود، پس اسلام لاجوردی با اسلام آقای خاتمی نمی‌تواند تفاوتی داشته باشد.

جامعه‌ی مدنی

پیش از این اشاره کردیم که منظور مخالفان نظام جمهوری اسلامی از مفهوم جامعه‌ی مدنی، الگوی عمومی دموکراسی غربی است. جامعه‌ای سکولار که در آن منشاء حاکمیت مردم‌اند و دولت عبارت است از مجموعه‌ی نهادهای قانونگذاری، اجرایی و قضایی، که به اراده و با رضایت مردم بوجود می‌آید و تحت نظارت و کنترل آنان قرار دارد. وظایف و حقوق قوای مختلف دولتی، رابطه‌ی میان آنها از سویی و رابطه‌ی میان مردم و حاکمان از سوی دیگر از طریق یک قانون اساسی معین می‌شود که بر چند اصل اساسی قرار دارد. از جمله‌ی این اصول اساسی یکی اصل حقوق ابتدایی، همگانی و محدود نشدن اعضای جامعه است، مانند حق آزادی و بیان عقیده به حرف، نوشتار و تصویر؛ اصل دیگر اصل برابری افراد در برابر قانون است صرفنظر از رنگ، مذهب، جنسیت، عقیده، منشاء خانوادگی، قومی و زبانی، و غیره؛ اصل دیگر اصل انتخابی بودن، موقتی بودن و محدود بودن اختیارات مقام‌های اساسی در دولت است؛ اصل دیگر اصل کنترل متقابل سه قوای دولتی، قانونگذاری، اجرایی و قضایی است؛ اصل دیگر اصل جدایی دین از دولت است؛ و غیره. تفاوت این جامعه‌ی مدنی با جامعه‌ی مدنی مورد نظر آقای خاتمی درست از زمین تا آسمان است.

هرآینه عنوان جامعه‌ی مدنی برای مشخص کردن جوامعی بکار گرفته شود که با ظهور سرمایه داری پدیدار گشتند و از قرن هفدهم به بعد به صورت کنونی‌شان در جوامع پیشرفته‌ی سرمایه داری تکامل یافته‌اند، این عنوان ترجمه‌ی civil society است که برای اولین بار توسط Ferguson جامعه‌شناس اسکاتلندی (۱۸۱۶-۱۷۲۳) در این رابطه بکار گرفته شده است. در حالیکه جامعه‌ی مدنی در مفهومی که آقای خاتمی بکار می‌گیرد قدمت بیشتری دارد. این عنوان در نوشته‌های فارابی (هج ۳۳۹-۲۵۹) نیز بکار رفته است. فارابی نظریه پرداز «مدینه فاضله» است. در میان محققان فارابی در این مورد اتفاق نظر وجود دارد که وی به تألیفات و نظرات افلاطون و ارسطو آشنایی کامل داشته و از افکار این دو فیلسوف و متفکر بزرگ عهد باستان و پایه گذاران فلسفه، بطور کلی و بویژه با اندیشه‌ی آنان در رابطه با دولت‌شهرهای یونانی و بویژه دولت‌شهر آتن عمیقاً متأثر بوده است.

طبیعی است که دولت‌های اولیه در شهرها بوجود آمدند. در یونان باستان تشکیلاتی با این مشخصات را polis می‌نامیدند. همانطور که می‌دانیم ترجمه‌ی polis در عربی همانا مدینه است. مدینه در عربی به دو معنای «شهر» و «دولت» بکار می‌رود. این کلمه از ریشه‌ی «دین» است، که به معنای «تسلیم شدن»، «فرمان بردن از عقیده یا دین» و «تسلیم شدن» است. فعل «دین» همچنین به معنای «شهر نشین شدن» و «تمدن شدن» است. بنابراین، می‌توان گفت که «جامعه‌ی مدنی» عنوانی است که به جوامعی اطلاق می‌شود که با مشخصات و تشکیلات حکومتی در شهرها بوجود آمده‌اند و به جوامع کنونی تکامل یافته‌اند. در این کاربرد «جامعه‌ی مدنی» وجهی است که مورد نظر آقای خاتمی است. وجه اشتراک جوامع بشری که با شهرنشینی آغاز می‌شود، مورد نظر است و نه وجه تمایز این جوامع. در حالی که تعبیر رایج از «جامعه‌ی مدنی» که برابر با civil society می‌باشد اشاره به جامعه‌ی مشخصی دارد که با بکار گرفتن آن هدف مشخص کردن وجه تمایز این جامعه از جوامع دیگر است، یعنی متمایز کردن دموکراسی سکولار از جوامع دیگر.

حرکت‌هایی بودند در غرب که رسالت تاریخی و عملی آنها سازگار کردن آداب و رسوم مذهب مسیحی با الزامات تولید سرمایه‌داری بود. این جنبش‌ها نیز موجب تکان‌های شدید اجتماعی و جنگ‌های طولانی میان کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها شدند که در منطقه‌ی آلمانی زبان به مدت سی سال طول کشید و خرابی‌های گسترده‌ای ببار آورد. پروسه‌ای که اکنون نیز، هر چند بسیار ضعیف‌تر، هنوز ادامه دارد.

جامعه‌ی ما نیز نمی‌توانست و نمی‌تواند با آهنگی لازم در جهت پیشرفت و ترقی، آزادی و برابری و دمکراسی گام‌هایی درخور بردارد، تا زمانی که جامعه تکلیف خودش را با آداب و رسوم مذهبی و بویژه با جایگاه مذهب در زندگی عمومی، نقش آن در امور همگانی از قبیل آموزش و پرورش، دولت، شیوه‌ی زندگی، موقعیت و حقوق زنان، شکل مالکیت و وراثت و بطور خلاصه اموری که از جامعه‌ی پیش سرمایه‌داری به جامعه‌ی مدرن منتقل شده ولی با جامعه‌ی مدرن سازگاری ندارد، روشن نکرده باشد. انقلاب ایران و بقدرت رسیدن آخوندها این بحران و تضاد را که با تماس ایران با فرهنگ و تمدن غربی آغاز شده بود، بصورتی حاد مطرح کرد و بصورتی عملی ناسازگاری آداب و رسوم سنتی مذهب و شیوه‌ی زندگی و ذهنیت جامعه‌ی کهنه را با الزامات جامعه‌ی مدرن در برابر دیدگان همگان بنمایش گذاشت و نشان داد که در قرن بیستم اسلام و حکومتی اسلامی آلترناتیوی برای حل معضلات و مشکلات عقماندگی نیست. بلکه در شکل و سیمای سنتی‌اش، خود عنصری است از آن.

بنابر آنچه گفته شد روشن می‌شود که هر کوششی برای حفظ نظام موجود، خواه در صورتی که خامنه‌ای و جناح او می‌خواهد و خواه بصورتی اصلاح شده، که گویا مورد نظر آقای خاتمی و همفکران ایشان است، و خواه در هر شکل دیگری، محکوم به شکست و آب در هاون کوبیدن و طولانی‌تر کردن رنج و عذاب و محرومیت و سختی و ظلم و ستم و فساد بر مردم ایران است.

هر آنکس که خواهان جامعه‌ای مدنی است، یعنی خواهان دمکراسی سکولار که بر اصل جدایی دین از دولت و برابری همگانی استوار است که در آن هر عضوی از جامعه با هر عضو دیگری در برابر قانون برابر است و این برابری شامل مذهب و عقیده نیز می‌شود، بدین معنی که داشتن مذهب یا عقیده‌ای نه موجب محرومیت و نه موجب کسب امتیازی می‌شود، باید خواهان برجیده شدن هر چه زودتر این نظام باشد، زیرا این نظام وظیفه‌ی تاریخی خود را که زدودن این توهم از ذهن میلیون‌ها ایرانی عقبنمانده بود که اسلام و حکومت اسلامی آلترناتیوی اجتماعی برای حل معضلات و مشکلات عقماندگی در ایران است، به بهترین وجهی بانجام رسانیده است. رأی منفی دستکم بیست و دو میلیون ایرانی در دوم خرداد به ولایت فقیه این نظر مردم را بصورتی رسمی به ثبت رسانیده است. طنز تاریخ در این است که آن بیست و دو میلیون رأی به آقای خاتمی اعلام اراده‌ی مردم بود برای پایان دادن به حیات این نظام و نه اصلاح آن توسط آقای خاتمی! ■

علم ...

ما از چنان توضیحی دفاع خواهیم کرد، ولی اجبار انجام آن را در اینجا نمی‌بینم. در اینجا کافی است خاطر نشان سازیم که آن دیدگاه با مفهوم علم در قرن نوزدهم سازگار است، که مارکس از آن منحرف نشد. کوشش متداول برای ثبت نام او در زمره‌ی مخالفان اخیر فلسفه‌ی پوزیتیویستی علم (کوون، فایرآبند و غیره، Kuhn, Feyerabend, etc...)، کاملاً گمراه‌کننده است (برای اطلاع بیشتر از نظر مارکس درباره‌ی علم رجوع کنید به پیوست ۱).

۳- پدیده‌های رونمایی و ایدئولوژیکی بر تکامل علم اثر

فقیه برنیامدند و در انقلاب مشروطه در دعوی بر سر مشروطه یا مشروعه مردم جانب مشروطه را گرفتند و شیخ نوری را که پرچمدار مشروعه بود به چوبه‌ی دار آویختند و در درگیری میان مصدق و کاشانی مردم و حتا بازاریان، که پایگاه تاریخی و محکم روحانیان و البته همچنین نماینده آنان بودند، جانب مصدق را گرفتند و غیره، و اکنون که جامعه در مرحله‌ای بس فراتر از دوران صفویه و انقلاب مشروطه قرار داشت، به ناگهان ایرانیان شیعی مذهب بیادشان افتاد که ای دل غافل آنان در تمامی این زمان‌ها شیعیان دوازده امامی بوده‌اند و تاکنون ناآگاه به آموزش‌های مذهبی خود تن به حکومت‌های این دنیایی و غیر ولایت فقیه‌ی داده بوده‌اند و اکنون زمان آن رسیده که جبران مافات کنند و به ریشه‌های مذهبی خود بازگردند. گیریم که شیعیان با ایمان چنین خواستی داشتند، تکلیف سنی‌ها و پیروان مذاهب دیگر، و از آن عجیب‌تر، تکلیف میلیون‌ها ایرانی دیگر که در سر الگوی دمکراسی‌های غربی را داشتند و از این هم عجیب‌تر تکلیف میلیون‌ها کمونیست و چپی‌هایی که حتا دمکراسی‌های غربی نیز برایشان کم بود و جز به استقرار دمکراسی شورایی و دادن همه‌ی قدرت به شوراهای به چیزی کمتر رضایت نمی‌دادند و جز بخش کوچکی از آنان بقیه همراه با شیعیان شعار «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» سرمی‌دادند، چه می‌شود. و بنیادگرایی در سرزمین‌های اسلامی که دارای اکثریت سنی هستند را چگونه میتوان توضیح داد و مسایل دیگر. وانگهی اگر نظام اسلامی ولایت فقیه‌ی آن چیزی بود که امت مسلمان ایرانی برای بدست آوردن آن انقلاب کرد پس با استقرار آن نظام می‌بایست شاد و سرفراز از شاهکار خود در کمال رضایت و همراهی با نظام جدید به زندگی ادامه می‌داد. ولی چنانکه می‌دانیم از همان فردای استقرار رژیم هر روز بخش تازه‌ای از کرده‌ی خود پشیمان شده به صف مخالفان رژیم پیوستند تا دوم خرداد که دستکم بیست و دو میلیون به نظام ولایت فقیه‌ی بطور رسمی نه گفتند.

جمهوری اسلامی در ایران و جنبش‌های بنیادگرایانه در دیگر سرزمین‌های اسلامی نه نشان و جلوه‌ای از دامنه‌ی نفوذ و قدرت اسلام و روحانیت در این جوامع که نشان و جلوه‌ی بحران اسلام و موقعیت قشر روحانیت در این جوامع است. بحرانی که محصول ناخوانی موقعیت و آداب مذهبی با الزامات تولید، مراد و شیوه‌ی زندگی در جامعه‌ی مدرن است. ساختاری از جامعه که هر جامعه‌ای با هر آداب و رسوم و مذهب و سنتی باید به ناگزیر بسوی آن گام بردارد و خود را با حفظ آن عناصری از فرهنگ بومی که با ساختارهای مدرن سازگاری دارند با آن منطبق سازد. با جهانی شدن روز بروز بیشتر تولید و مراد و تفاوت‌های بومی و محلی هر روز بیشتر از روز پیش، نه تنها در جوامعی مانند جامعه‌ی ما، بلکه در تمامی جوامع بشری از بین خواهند رفت. غربی‌ها می‌کوشند بر این فرهنگ و تمدن مهر فرهنگ و تمدن غربی بزنند. درست است که زادگاه این فرهنگ و تمدن غرب بوده است، ولی آن جوهر و ذاتی که این تمدن و فرهنگ در واقع بیان آن است سرمایه‌داری است. خواه در ژاپن و سنگاپور و چین ماچین باشد خواه در فرانسه، سوئیس یا آمریکا. حرکت هر جامعه‌ای بسوی مناسبات سرمایه‌داری، استقرار و تکامل این مناسبات، که از رفتن این راه نیز تا زمانی که در کشورهای پیشرفته این مناسبات هنوز حاکم است، گریزی نیست، بناچار به تضاد میان کهنه و نو می‌انجامد و عمیق‌ترین و دردآورترین بحران از میان تمام بحران‌هایی که محصول این تضاد است بحرانی است که در حوزه‌ی مذهب بوجود می‌آید. مذهبی که در دوران جامعه‌ی پیش سرمایه‌داری برای قرن‌های متمادی در صورتی ثابت و بدون تغییر بصورت بخشی ثابت از زندگی مردم درآمد و بخشی اصلی از شیوه‌ی زندگی و فرهنگ آنان را تشکیل می‌دهد. جوامع غربی نیز از این بحران مصون نبوده‌اند. جنبش‌های کالوینیزم و پروتستان‌تیزم و غیره، دقیقاً آن

بنیادگرایی دینی، پدیده‌ای ...

در یکسو «خاندان شاهی، نجبا و روحانیان» قرار داشتند که «پایه‌های این حکومت به شمار می‌رفتند. (...) نجبا اراضی را حفظ می‌کردند، از بعض مزایای موروثی برخوردار بودند و شاه را انتخاب می‌کردند» و از سوی دیگر بین آنها و «طبقات پایین، دیواری است غیرقابل عبور. طبقه شهریان، هنرمندان و بازرگانان ضعیف است و توده ملت شامل روستائیان است که وضع بردگی آنان با تعلیمات روحانیت زرتشتی سازگار نیست» (۶۰). در این جامعه، تعلق به یک طبقه موروثی است و هیچکس نمیتواند وضعیت طبقاتی خود را تغییر دهد. بنابراین هنگامی که مسلمانان به ایران می‌تازند و ارتش ساسانی را در قادسیه و سپس در نهاوند درهم می‌شکنند، پیام برابری و تساوی آنها یا شتاب فراوان در میان روستائیان تهدیدست ایران رواج می‌یابد. در آن هنگام پیوستن به اسلام، یعنی خود را از مرزهای طبقاتی جامعه ساسانی رها کردن، مرزهایی که همچون «دیواری» غیرقابل عبور بودند.

آنطور که علی در نهج‌البلغه نوشته است، «مشورت درباره خلافت حق مهاجرین و انصار است، چنانچه آنها مردی را برگزینند و امامش بخوانند که خوشنودی خدا در این کار است» (۶۱). پس از درگذشت پیامبر اسلام، بیشتر مهاجرین و انصار با ابوبکر بیعت کردند و او را به جانشینی پیامبر اسلام برگزیدند، اما کسانی نیز چون عمار بن یاسر، اباذر غفاری، سلمان فارسی، جابر بن عبدالله، عباس ابن عبدالمطلب و ابی بن کعب حذیفه با انتخاب ابوبکر موافق نبودند. این افراد خلافت را حق علی میدانستند (۶۲). اما این گروه نیروی کوچک بود و بهمین دلیل پس از مقاومتی کوتاه به خلافت ابوبکر تن در داد. پس از کشته شدن عثمان بدست مسلمانان شورش‌هایی که او را به فساد مالی و سواستفاده از قدرت متهم ساختند، اکثریت مهاجرین و انصاری که در مکه بسر می‌بردند، با علی به عنوان چهارمین خلیفه مسلمان بیعت کردند. اما پس از چندی طلحه و زبیر از بیعتی که با علی کرده بودند، پشیمان شدند. آنگونه که در نهج‌البلغه نوشته شده است، «بیعت یکی است و دوباره برای آن رأی نمی‌گیرند» (۶۳). آن دو همراه با عایشه علی را بشرکت در توطئه قتل عثمان متهم ساختند. این ادعا البته بیشتر جنبه سیاسی داشت، زیرا علی «پسر خود حسن را برای نگهداری عثمان بدون خانه او فرستاد» و خود «در کشتن عثمان در آشکار ناخشنودی نمود» (۶۴).

برخلاف پیامبر اسلام که تمامی مسلمانان را برابر و برادر میدانست، علی بارها در نهج‌البلغه یادآور میشود که «هیچیک از افراد این امت را با دودمان محمد صلی‌الله علیه و آله نباید سنجید، و شاید برابر دانست و یکسان دید. آنان پایه‌های دینند و ستون‌های یقینند. کسانی که در شیوه‌های این آئین زیاده‌روی و غلو میکنند، ناگزیر برای رهایی از لغزش به سایه دانش ایشان پناه می‌برند و دست به دامانشان می‌زنند. (...) سرپرستی و جانشینی و بهره‌برداری از میراث پیامبران حق آنهاست و اینک حق به حقدار رسید و امانت به آنکه قرار بود داده شود، داده شد و آفتاب امامت همه جا دمید» (۶۵).

در این نقل قول میتوان به چند نکته برخورد که بعدها موجب انشعاب در اسلام گردید. یکی آنکه «دودمان محمد» از دیگر مسلمانان برتر است. دو دیگر آنکه آنها «پایه و ستون دین» هستند و بدون آنها این شالوده درهم خواهد ریخت. سوم آنکه مسلمانان به «دانش» دینی «دودمان محمد» نیازمندند، چهارم آنکه «جانشینی پیامبر حق» آنهاست و پنجم آنکه خلافت و امامت در اینجا بیکدیگر آمیخته شده است. تا زمانی که علی به مثابه خلیفه برگزیده نشده بود، خلفای دیگر از چند دودمان بودند و حال آنکه اگر قرار باشد «جانشینی» محمد حق دودمان پیامبر باشد، در

می‌گذارند و بنابراین، در تکامل نیروهای مولد مؤثرند. از این رو، تلقی علم به مثابه نیروی مولد برابر است با پذیرفتن این امر که پدیده‌های ثانوی می‌توانند بر پدیده‌های بنیادی اثر گذارند. ولی این مسئله، مشکلی است که در ماتریالیسم تاریخی رسوخ کرده است. هیچ راهی وجود ندارد برای عایق کردن آنچه، تئوری بنیادی می‌داند، از تأثیر آنچه استنتاجی است. منع مذهبی استعمال مواد خام مشخصی، مثلاً دام برای تولید گوشت میان هندوان، دارای همان اشکال است، ولی کسی بدان دلیل انکار نمی‌کند که دام نیروی مولد است.

پس، علم، روبنایی نیست. چون ذهنی است. و هر چند ایدئولوژی نیز ذهنی است، علم، ایدئولوژی نیست. زیرا فعالیت ذهنی ایدئولوژیکی، غیرعلمی است و این موضوع ما را به اعتراض (۲) می‌رساند: چگونه چیزی ذهنی می‌تواند نیروی مولد باشد؟ در جایی مارکس اشاره می‌کند به «درجه‌ای معین از تکامل مادی (و بنابراین، همچنین ذهنی) نیروهای مولد» (۴۶). این قطعه به تأملات ما کمک می‌کند.

روشن نیست که آیا مارکس منظور این است که الف) نیروهای مولد ذهنی زیر مجموعه‌ای subset هستند از نیروهای مولد مادی، یا ب) نیروهای مولد مادی و ذهنی مجموعه‌های مجزائی را تشکیل می‌دهند.

شق الف) را بگیریم. در این صورت پرسش این است: چگونه چیزی ذهنی می‌تواند نوعی species باشد از چیزی مادی؟ اگر «مادی» متضاد «ذهنی» است، نمی‌تواند چنین باشد، اما می‌تواند چنین باشد هر آینه متضاد «مادی»، در این رابطه، چیز دیگری باشد. می‌گوئیم، اگر استنباط از الف) درست باشد، پس متضاد «مادی»، به گونه‌ای که در این جا به کار رفته، «اجتماعی» است. این معنا از «مادی»، بدانگونه که در فصل چهارم توضیح داده شده، حضور عناصر ذهنی در نیروهای مولد را ممکن می‌سازد.

به یاد آورید سربازی را (صفحه ۳۶) که تولید کننده به حساب نمی‌آمد، زیرا خدمتش نه بطور مادی، بلکه بطور اجتماعی لازم بود. این امر را مقایسه کنید با دیواری سنگی که برده‌ها را در پلانتاژی محصور می‌کند، که در صورت نبودن آن می‌توانستند فرار کنند: هر چند آن دیوار مادی مادی است و برای تولید لازم، نیروی مولد بودن شامل حالش نمی‌شود، چون سهمی که دارد، در نظم اجتماعی است (برعکس، دیواری که مسیر جوی آبی را هدایت می‌کند، برای هدفی تولیدی است). این که آیا فخره‌ای نیروی مولد است، بستگی ندارد به هستی‌شناسی ontology آن (این که تا چه حد فیزیکی است)، بلکه به این بستگی دارد، که آیا به اعتبار ماهیت مادی تولید، سهمی در آن دارد یا ندارد. معرفت علمی سودمند به حال تولید، مربوط می‌شود به کار مادی‌ای که باید انجام گیرد و از این رو نیروی مولد است.

از سوی دیگر، اگر، استنباط ب) از آن قطعه درست باشد، این بدین معناست که افزون بر نیروهای مولد مادی، نیروهای مولد ذهنی نیز وجود دارند، پس اعتراض (۲) در هم فرو میریزد، زیرا که فرض آن این بود که تمام نیروهای مولد، مادی هستند.

باری، و هر چه منظور مارکس از آن نقل بوده باشد، هنگامی که مادی را در برابر اجتماعی قرار دهیم، آن چنان که مارکس به طور سیستماتیکی انجام داد، می‌توانیم نیروهای مولد ذهنی را به مثابه نیروهای مولد مادی طبقه‌بندی کنیم، هر چند البته آنها مادی به معنای آشناتر آن اصطلاح نیستند.

پانویس‌ها:

۴۴- Grundrisse، صفحه ۴۲۲.

۴۵- نگاه کنید به Karl Marx's Interpretation of History، اثر Bober، صفحات ۶-۲۰.

۴۶- Grundrisse، صفحه ۵۰۲.

خود داشتند، باید از منافع و خواست‌های طبقات و نیروهای پُشتیبانی میکردند که خلافت بدون آنها نمیتوانست پایدار ماند، طبقات و اقشاری که اهرم‌های قدرت اقتصادی را در دست داشتند و اکثریت مردم زحمتکش و به ویژه روستائیان را می‌چاپیدند. دین رسمی که از جانب خلافت نمایندگی میشد، باید مناسبات طبقاتی و نابرابری‌های اجتماعی را به رسمیت می‌شناخت و بهمین دلیل در تعارض با بسیاری از اصول اولیه اسلام قرار داشت. در عوض، علویان که می‌خواستند به قدرت سیاسی دست یابند، باید از خواست‌ها و منافع طبقات و اقشاری حمایت میکردند که زیر ستم اقتصادی و سیاسی خلافت قرار داشتند. پس آنها باید برای جلب مردم بسوی خود، به اصول اولیه اسلام، یعنی نابودی ظلم و ستم و ایجاد جامعه‌ای مبتنی بر عدالت و برابری تکیه میکردند. بهمین دلیل مذهب شیعه بطور عمده در میان اقوام و ملت‌هایی گسترش یافت که حاضر به تحمل سُلطه اعراب استعمارگر و استعمارگر نبودند. در این میان ایرانیان و مصریان که دارای تمدنی باستانی و فرهنگی شکوفا بودند، بیشتر از همه در برابر سُلطه اعراب مقاومت کردند. در مصر فاطمیان که خود را از اولاد فاطمه دختر پیامبر اسلام میدانستند، توانستند در سال ۲۹۷ هجری قدرت سیاسی را بدست آورند. کسی که این سلسله را بنیاد نهاد، عبیدالله نام داشت که خود را «مهدی»، یعنی امام غائب نامید. این سلسله که بر اساس اندیشه‌های مذهب شیعه بوجود آمده بود، در سال ۵۶۷ هجری بدست صلاح‌الدین ایوبی از بین رفت. در ایران، هر چند در ابتدا حکومت‌های ایرانی همچون صفاریان، طاهریان و سامانیان سنی مذهب بودند، اما خاندان آل بویه که از ۳۲۰ تا ۴۴۸ هجری بر بخش بزرگی از ایران حکومت کرد و توانست بغداد را نیز فتح کند، دارای اعتقادات شیعه بود. لیکن از آنجا که در آن دوران از علویان چهره برجسته‌ای که خواهان کسب خلافت باشد، وجود نداشت، آنها خلافت عباسیان را همچنان پابرجا گذاشتند.

در دورانی که علویان هنوز در پی کسب قدرت سیاسی و دستیابی به کرسی خلافت بودند، این خاندان و پیروان مذهب شیعه از سوی دستگاه خلافت تحت پیگرد و سرکوب شدید قرار داشتند. پس آنها برای آنکه بتوانند جان خود و پیروان خویش را حفظ کنند، در بسیاری از موارد مجبور به انکار باورهای دینی خویش بودند که در آئین شیعه به آن «تقیه» می‌گویند. از سوی دیگر آنها برای آنکه بتوانند پیروانی بیابند، آنهم از میان کسانی که زیر ستم قرار داشتند، باید به توده‌ها چنین وانمود میکردند که از قدرت خارق‌العاده‌ای برخوردارند و بهمین دلیل، آنطور که کسروی در اثر شیعیگری خود یادآور میشود، «بنیاد کار را به گزافه‌گویی و تندروری» گزارده و مطرح ساختند که «امام علی بن ابیطالب از سوی خدا برای جانشینی پیغمبر برگزیده شده و پیغمبر او را جانشین خویش گردانیده بود» (۶۸). بهر حال اصول کلی مذهب شیعه دوازده امامی را که اینک در ایران از قدرت سیاسی نیز برخوردار است، میتوان چنین فشرده کرد:

- ۱- مسلمانان پس از درگذشت پیامبر به رهبری دینی-سیاسی نیاز داشتند که باید از خاندان نبوت و معصوم میبود. پیامبر خود به دستور خدا علی را به مثابه نخستین امام جانشین خویش ساخت. دیگر امامان نیز جانشینان خویش را برگزیدند. اما امام دوازدهم به دستور خدا غایب گردید، لیکن روزی که جهان پر از ظلم و بیادگری است، دوباره ظهور خواهد کرد و عدالت الهی را بر زمین برقرار خواهد ساخت.
- ۲- پس تمامی امامان معصوم و خطاناپذیر هستند.
- ۳- هر کس با امام مخالفت ورزد، دشمن خدا و منافق است.
- ۴- امام از عالم آشکار و پنهان و از گذشته و آینده جهان با خبر است.
- ۵- امام دوازدهم روزی باز خواهد گشت و دولت خود را بوجود

آصورت خلافت به امامت تبدیل میگردد و این آن نکته‌ای است که علی در نهج‌البلغه بدان اشاره کرده است. باین ترتیب این اندیشه که رهبری مسلمانان تنها در خور خاندان نبوت است، از همان آغاز از سوی بسیاری از مسلمین و خاندان بنی‌هاشم و به ویژه علی و عباس عموی پیامبر تبلیغ میشد.

پیدایش آئین شیعه نیز از همین دوران آغاز شد. شیعه در لغت به معنای گروه و یاران و یا پیرو است. برای نخستین بار علی در نبرد با سپاهیان طلحه و زبیر هواداران خود را «شیعه من» نامید، یعنی کسانی که از او هواداری و پیروی میکنند. باین ترتیب جنبش شیعه از همان آغاز پیدایش خویش یک حرکت سیاسی بود. در ابتدا شیعه به کسانی گفته میشد که پس از درگذشت پیامبر اسلام، علی را سزاوار خلافت میدانستند. آنها این نظریه را مطرح می‌ساختند که «امر امامت در صلاحیت عامه نیست، یعنی مردم حق تعیین امام و جانشین ندارند، بلکه این امر مانند نبوت امری الهی و رکن دین و قاعده اسلام است و به همین سبب پیغمبر نسبت به آن غفلت نورزیده و چون تعیین امام از باب حفظ مصالح است، بر او واجب بود که جانشین خود را تعیین کند و کسی که پیغمبر می‌بایست بجانشینی خود برگزیند، لازم است که معصوم از صغایر و کبایر و از خاندان رسالت باشد و چنین کسی علی بن ابیطالب (ع) است که او را در غدیر خم تعیین کرد» (۶۶).

اما با خلافت علی، جهان اسلام دچار تفرقه شد و معاویه که در دوران عمر و عثمان حکمران شام بود، به «خونخواهی» عثمان حاضر به پذیرش خلافت علی نشد. جنگ صفین نیز نتوانست این مشکل را حل کند. در نتیجه اهل کوفه علی و اهل شام معاویه را خلیفه مسلمین میدانستند. تا زمانی که علی زنده بود، حوزه قدرت معاویه به همان استان شام محدود بود. اما پس از شهادت علی، اهل کوفه با حسن فرزند او بیعت کردند و او را به خلافت برگزیدند. باین ترتیب برای نخستین بار خلافت میراثی گشت. لیکن دیری نپایید که بیشتر فرماندهان ایالت‌ها به معاویه که مردی پیر، کاردان و سیاستگری توانا بود، گرایش یافتند. از آنجا که توازن قدرت سیاسی روز به روز به نفع معاویه تغییر میکرد، حسن حاضر شد پس از چند ماه که از دوران خلافت او میگذشت، به نفع معاویه از قدرت چشم‌پوشی کند، بشرط آنکه «از بیت‌المال کوفه پنجهزار هزار بگیرد با چیزهای دیگر که شرط کرده بود» (۶۷). معاویه شرط‌های حسن را پذیرفت و باین ترتیب قدرت سیاسی از چنگ خاندان بنی‌هاشم بیرون آمد و در اختیار بنی‌امیه که یکی دیگر از خانواده‌های ثروتمند و صاحب نفوذ قریش بود، قرار گرفت. معاویه نخستین کسی بود که پیش از مرگ از مردم به نفع خلافت فرزندش یزید بیعت گرفت و او را ولیعهد خود ساخت. اما حسین، نوه پیامبر و پسر علی، حاضر به بیعت با یزید نگشت و برای دستیابی به قدرت سیاسی فریب مردم کوفه را خورد و از مکه به این شهر کوچ کرد و طی همین سفر در سال ۶۰ هجری در کربلا شهید گردید.

با آنکه نوه پیامبر در کسب قدرت سیاسی شکست خورد، لیکن در میان مؤمنین عرب بسیار کسان بودند که خلافت را حق خاندان پیامبر اسلام میدانستند. اما این خاندان به دو دسته تقسیم شده بود. بخشی که از تبار علی بودند و در تاریخ آنان را «علویان» نامیده‌اند، با طرح نظریه امامت، به پدعت‌گذاری در دین اسلام پرداختند و مذهب شیعه را که شالوده آن بر امامت استوار است، بوجود آوردند، اما نتوانستند به خلافت دست یابند. بخش دیگری که از تبار عباس، عموی پیامبر اسلام بودند و در تاریخ به «عباسیان» شهرت یافتند، توانستند با تکیه به سنت و قدرت نظامی ایرانیان، خلافت را از آن خود سازند. پس از روی کار آمدن خلفای عباسی، مذاهب سنی و شیعه به ابزار مبارزه میان دو گروه از خاندان هاشمی برای حفظ و یا کسب قدرت سیاسی بدل گشتند.

در این مبارزه، از آنجا که عباسیان قدرت سیاسی را در اختیار

بنام ایرانی در آلمان بود و چندی پیش درگذشت، در یکی از نوشته‌های خود یادآور میشود که «ایران یک جمهوری است، چنین شکل دولتی برای روایات اسلامی غریبه است. ایران پارلمان دارد، لیکن چنین چیزی در اسلام وجود نداشت. همچنین اسلام با دانش و تکنیک دشمنی نمی‌ورزد، بلکه امّا با آن جنبه‌هایشان که به اشکال و هنجارهای Normen دینی صدمه می‌زنند یا که آنها را از بین می‌برند» (۷۹).

توفیری که میان نظام جمهوری اسلامی کنونی و حکومت دوران پیامبر اسلام و علی به مثابه خلیفه چهارم موجود است، آشکار می‌سازد که نظام جمهوری اسلامی دارای خصیصه‌ای بنیادگرایانه است. زیرا بنیادگرایی پدیده‌ای است بر ضد مُدرنیسم. بنیادگرایان می‌کوشند پدیده‌هایی را که از مُدرنیسم زائیده شده‌اند، در خدمت خود گیرند و آن پدیده‌ها را به مظاهر سُنّت خویش بدل سازند. جمهوری اسلامی نیز ملقمه‌ای است از پدیده‌های سُنّتی و مُدرنیستی. در این نظام هم رئیس جمهوری که مُنتخب مردم است، وجود دارد و هم «ولی فقیه» که در حقیقت پدیده «خلافت» را نمودار می‌سازد. همانطور که خلیفه از سوی «مهاجرین و انصار»، یعنی از سوی نزدیکترین یاران پیامبر برگزیده می‌شدند، یعنی کسانی که از قوانین الهی و اصول و فروع دین آگاهی داشتند، «ولی فقیه» نیز از سوی «مجلس خُبرگان» برگزیده می‌شود که کانونی است از علمای دینی. باین ترتیب در جمهوری اسلامی پدیده‌های سُنّتی و مُدرنیستی درهم آمیخته‌اند.

از سوی دیگر می‌دانیم که تمامی ادیان و به ویژه ادیان الهی و توحیدی جنبش‌هایی را نمایندگی می‌کردند که خواهان تحقق جامعه‌ای خالی از ستم و ظلم بودند. دین اسلام نیز از این قاعده مُستثنی نیست و خواهان برابری و برادری تمامی مُسلمانان با یکدیگر است. در حال حاضر یکی از شاخص‌های جنبش‌های بنیادگرایانه در کشورهای اسلامی کوشش در جهت ایجاد جامعه‌ای تَهی از نابرابری‌ها است. خُمینی نیز در تمامی دوران فعالیت دینی-سیاسی خویش علیه ستم و استثمار و استعمار مُبارزه کرده است. از آنجا که بنیادگرایان محلی Lokal نمی‌اندیشند و بلکه خواهان رهایش تمامی بشریت از چنگال روابط و مُناسبات نابرابر هستند، خُمینی نیز در «صحیفه انقلاب» که «وصیتنامه سیاسی-الهی» اوست، می‌خواهد که مُسلمانان و مُستضعفان جهان از حق خود در برابر ستمکاران دفاع کنند. او در پایان «وصیتنامه» خود مینویسد: «شما ای مُستضعفان جهان و ای کشورهای اسلامی و مُسلمانان جهان بپا خیزید و حق خود را با چنگ و دندان بگیرید و از هیاهوی تبلیغاتی اَبَرقدرت‌ها و عَمّال سرسپرده آنان نترسید و حُکام جنایتکار را که دسترنج شما را به دُشمنان شما و اسلام عزیز تسلیم می‌کنند از کشور خود برانید و خود و طبقات خدمتگزار مُتعهد زمام امور را بدست بگیرید و همه در زیر پرچم پُر افتخار اسلام مُجتمع و با دُشمنان و محرومان جهان به دفاع برخیزید و بسوی یک دولت اسلامی با جمهوری‌های آزاد و مُستقل به پیش روید که با تحقق آن همه مُستکبرین جهان را بجای خود خواهید نشاند و همه مُستضعفان را به امامت و وراثت ارض خواهید رساند. به امید آن روز که خُداوند تعالی وعده فرموده است» (۸۰).

البته در تفکر دینی مُبارزه مُستضعفان علیه مُستکبران همسنگ با مُبارزه طبقاتی و نفی مالکیت شخصی بر ابزار و وسائل تولید و مصرف نیست، هر چند که خُمینی هدف این مُبارزه را کسب قدرت سیاسی از سوی «طبقات خدمتگزار مُتعهد» میدانند. در تفکر دینی هر کس، از فقیر گرفته تا ثروتمند، هرگاه بر اساس تعالیم اسلام زندگی روزمره خود را سازماندهی کند، به «طبقه خدمتگزار مُتعهد» تعلق دارد، کما اینکه ثروتمندانی چون ابوبکر و عُثمان نیز در صدر اسلام به این بخش از جامعه تعلق داشتند

فراتر از آن، همانطور که دیده می‌شود، در اینجا خواست خُمینی دیگر تنها به جهان اسلام محدود نمی‌گردد و بلکه مُبارزه با

خواهد آورد و تا پایان جهان (روز قیامت) حکومت خواهد کرد. جنبش شیعه، بر اساس این باورها، از همان آغاز با دو گرایش روبرو بود. یک گرایش بر این باور بود که هر انسان مؤمنی که به قدرت دست یابد، چون معصوم نیست، نمیتواند «عادل» باشد و بهمین دلیل بر مردم ظلم خواهد کرد و مُرتکب گناه خواهد گردید. این گرایش تشکیل حکومت را وظیفه امام غایب میدانند و شرکت در سیاست و حکومت را در دوران غیبت امام دوازدهم جایز نمیدانند. گرایش دیگر، بر عکس گرایش نخست، هدف جنبش شیعه را تصرّف قدرت سیاسی و تشکیل حکومت مُتکی بر اصول دین میدانند. پیروان این جنبش توانستند در مراحل مُختلفی از تاریخ ایران، در بخش‌هایی از این سرزمین، حکومت‌های دینی خود را بوجود آورند که جنبش سربداران (۶۹) در خُراسان یکی از برجسته‌ترین آنها است. اوج این تلاش‌ها به پیدایش سلسله صفویان در سال ۹۰۷ هجری مُنجر شد. شاه اسماعیل بنیانگذار این سلسله، مذهب شیعه دوازده امامی را به دین رسمی بدل ساخت و رهبری دینی و سیاسی کشور را از آن خود گردانید.

خُمینی نیز بر خلاف بسیاری از رهبران دین شیعه بر این باور بود که شیعیان باید در دوران غیبت امام دوازدهم در جهت استقرار حکومت اسلامی مُبارزه و حتی «انقلاب» کنند. او در اثر معروف خود «حکومت اسلامی» یادآور می‌شود که «احکام شرع حاوی قوانین و مُقررات مُتنوعی است که یک نظام کلی اجتماعی را می‌سازد. در این نظام حقوقی، هر چه بشر نیاز دارد فراهم آمده است» (۷۰). در نزد او امّا «مجموعه قانون، برای اصلاح جامعه کافی نیست. برای این که قانون مایه اصلاح و سعادت بشر شود به قوه اجراییه و مُجری احتیاج دارد. بهمین جهت، خُداوند مُتعال در کنار فرستادن یک مجموعه قانون - یعنی احکام شرع - یک حکومت و دستگاه اجرا و اداره مُستقر کرده است» (۷۱). در نزد خُمینی شرایط زمامدار، یعنی «ولی فقیه» در دوره غیبت امام دوازدهم عبارت است از «علم به قانون و عدالت» (۷۲). پس «اگر فرد لایقی که دارای این دو خصلت باشد (...) و تشکیل حکومت دهد (...) بر همه مردم لازم است که از او اطاعت کنند» (۷۳).

خُمینی بر اساس چنین باوری از دین اسلام، از همان آغاز جوانی برای تحقق حکومت دینی مُبارزه کرد و در کِهولت توانست با بهره‌گیری از باورهای دینی مردم، جمهوری اسلامی را که مُتکی بر اصل «ولی فقیه» است، بوجود آورد. خُمینی دز همین اثر یادآور می‌شود که «حکومت اسلامی، حکومت قانون الهی بر مردم است» (۷۴). باین ترتیب به جامعه‌ای برمیخوریم که بر اساس قوانین الهی سامان یافته است. خُمینی خود مینویسد در حکومت اسلامی «هیچکس حق قانونگزاری ندارد و هیچ قانونی جز حُکم شارع (منظور پیامبر است) را نمیتوان به مورد اجرا گذاشت» (۷۵).

باین ترتیب در اندیشه خُمینی به حکومتی برمیخوریم که ساخت آن بر سُنّت استوار است. در چنین جامعه‌ای «قدرت مُقتنه و اختیار تشریح در اسلام به خُداوند مُتعال اختصاص یافته است. شارع مُقدس اسلام (یعنی پیامبر) یگانه قُدرت مُقتنه است» (۷۶). در نزد خُمینی «حکومت اسلام، حکومت قانون است. در این طرز حکومت، حاکمیت مُنحصَر به خُدا است و قانون فرمان و حُکم خُدا است» (۷۷). بنابراین، در چنین نظام حکومتی مردم باید بدون چون و چرا به قوانینی که خُدا برای زندگی آنها تدوین کرده و به تفسیری که پیامبر از آن قوانین نموده است، گردن نهند. پس «مجلس شورای اسلامی» مجلس قانونگزاری نیست و بلکه مجلسی است که برای بهتر ساختن زندگی مردم بر اساس قوانین الهی «برنامه‌ریزی» (۷۸) میکند.

با این حال خُمینی پس از دستیابی به قُدرت سیاسی، دولتی را در ایران بوجود آورد که با حکومت دوران پیامبر اسلام هیچگونه شباهتی ندارد. پروفیسور عبدالجواد فلاطوری که یکی از اسلام‌شناسان

خاتمی و قتل‌های ...

پس از بر ملا شدن این جنایت هولناک، سردمداران حکومت ترورپرور جمهوری اسلامی، از آیت‌الله خامنه‌ای گرفته تا حجت‌الاسلام خاتمی رئیس‌جمهور بیست میلیونی، هر کدام به نوبه خود و به طریقی حساب شده به صحنه آمدند و در عین «محکوم» دانستن این جنایات، پشتیبانی خود را از وزارت اطلاعات اعلان داشتند که توانست با سرعتی چشمگیر عاملین این جنایات را شناسائی و دستگیر نماید. آنها کسانی را که به این جنایات دست زدند، عاملین بیگانه نامیدند که قصد توطئه علیه جمهوری اسلامی را داشته‌اند.

پس از این اظهار نظرها، افکار عمومی بر این باور بود که بزودی عوامل این ترورها به مردم معرفی خواهند گشت، اما اینک پس از سپری شدن چندین ماه، آنچه که میدانیم این است که شبکه‌ای ده نفری که برخی از آنها در وزارت اطلاعات شاغل هستند، «خودسرانه» به این جنایات دست زده‌اند. بر اساس مصاحبه‌های برخی از مأمورین عالی‌رتبه حکومت اسلامی، از این ده نفر، چند تن بخاطر آنکه «بی‌گناه» بوده‌اند، آزاد شده‌اند، برخی از زندان رها گشته، اما هنوز «تحت نظر» هستند و گویا تنی چند نیز هنوز در زندان بسر می‌برند. باین ترتیب میتوان باین نتیجه رسید که «منافع و مصالح نظام» سبب شده است تا افکار عمومی هیچگاه نتواند به ماهیت و هویت این قاتلین پی برد. «منافع نظام» ایجاب میکند که حقیقت کتمان گردد!؟

با این همه، این بدان معنی نیست که «منافع و مصالح نظام» سبب گردد تا ما نیز نتوانیم به ماهیت و هویت فرمایشی‌گانی که فروورها را به ضربه تیغه چاقو کشتند و نویسندگان هوادار آزادی را خفه ساختند، پی ببریم.

اعتراف‌نامه وزارت اطلاعات نشان از آن دارد که رژیم جمهوری اسلامی ایران بطور جدی و ملموس دچار ضعف و درماندگی و تفرقه درونی است. این اعتراف از سر استیصال، عقب‌نشینی در مقابل شعله‌های خشم و نفرت بیش از حد مردم از عملکرد کل سران حاکمیت است. سران حکومت ترور و حفقان عاقبت دریافتند که با خیمه‌شب‌بازی‌های همیشگی در دوران ترورهای ۱۹ ساله‌شان نمیتوان بیش از این ذهن مردم را منحرف ساخت و آنان را فریب داد و قتل‌ها را به گردن دیگران و از جمله «توطئه خارجی» انداخت.

بنابراین باید برای توجیه این جنایات علل دیگری را مطرح ساخت. در این رابطه برخی از رسانه‌های عمومی درون و بیرون و برخی از «شخصیت‌های سیاسی اپوزیسیون» میکوشند کشتارهای اخیر را در رابطه با اختلافاتی که مابین جناح‌های گوناگون نظام وجود دارد، توضیح دهند. آنها تبلیغ میکنند که جناح راست سنتی برای آنکه بتواند زیر پای جنبش دوم خرداد را خالی کند که منجر به پیروزی خاتمی در انتخابات ریاست جمهوری و حضور مردم در صحنه سیاسی گشت، دست باین جنایات زده است تا به افکار عمومی نشان دهد که «جامعه مدنی» خاتمی دیر یا زود به بی امنی و هرج و مرج منجر خواهد شد. جناح راست که وزارت اطلاعات را در اختیار خود دارد، هدفمندانه به کشتار فروورها و روشنفکران آزادیخواه و هوادار جامعه مدنی پرداخت تا نشان دهد که اگر جناح خاتمی، یعنی جناح «جامعه مدنی» و «حکومت قانون» نخواهد در برابر خواسته‌هایش تسلیم شود، میتواند ایران را به خاک و خون کشد و خشونت و ترور را بر تمامی شئون زندگی مردم حاکم سازد.

شاید بتوان این تحلیل را تا اندازه‌ای منطقی یافت. اما برای آنکه بتوان آنرا پذیرفت، باید دانست که رهبران «جناح راست» چه کسانی هستند؟

امروز دیگر بر کسی نباید پوشیده باشد که خامنه‌ای در هیئت

«مستکبرین»، مبارزه‌ای است جهانشمول Universal. در اینجا مسلمانان و مستضعفان جهان با یکدیگر یکی میشوند و در یک سنگر مبارزه قرار میگیرند. پس پیروزی «مسلمانان و مستضعفان» رهایش تمامی بشریت از چنگال ستم و استعمار است، امری که در اندیشه خمینی همسنگ با پیروزی «اسلام عزیز» است. در این «وصیتنامه» خمینی به توده‌ها تلقین میکند که تحقق چنین روزی را خدا وعده داده و بنابراین تلاش در این راه هم وظیفه‌ای دینی است و هم موجب رفا و بهروزی آنان در این جهان خواهد گشت.

پانویس‌ها:

- ۵۷- تاریخ طبری، ترجمه به فارسی از ابوالقاسم پاینده، جلد چهارم، صفحه ۱۲۷۸.
- ۵۸- گوستاو لوبون، تمدن اسلام و عرب، صفحه ۱۵۹.
- ۵۹- تاریخ طبری، ترجمه به فارسی از ابوالقاسم پاینده، جلد پنجم، صفحه ۱۶۹۵.
- ۶۰- زرکیرشمن: ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه به فارسی از دکتر محمد معین، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، یال انتشار ۱۳۳۶، صفحه ۳۵۰.
- ۶۱- نهج البلاغه، سخنان علی علیه‌السلام، ترجمه محسن فارسی، انتشارات امیرکبیر، سال انتشار ۱۳۶۱، صفحه ۳۴۰.
- ۶۲- شجاع الدین شفا، توضیح المسائل: پاسخ‌هایی به پرسش‌های هزار ساله درباره تشیع دین و تشیع دکانداران دین، پاریس، چاپ اول، امرداد ۱۳۶۲، صفحه ۱۰۹.
- ۶۳- نهج البلاغه، صفحه ۳۴۱.
- ۶۴- شیعیگری، احمد کسروی، انتشارات آزاد، صفحه ۷.
- ۶۵- نهج البلاغه، صفحه ۱۲.
- ۶۶- فرهنگ دهخدا، جلد ۳۱، صفحه ۲۱۹.
- ۶۷- تاریخ طبری، جلد هفتم، صفحه ۲۷۱۴.
- ۶۸- شیعیگری، احمد کسروی، صفحه ۹.
- ۶۹- سرداران جنبشی هستند که پس از زوال حکومت مغول‌ها در خراسان بوجود آمد. حکومت آنها از ۷۳۷ تا ۷۸۳ هجری دوام داشت. آنها بر این باور بودند که باید برای تصرف قدرت سیاسی مبارزه کرد و اگر در این راه شکست خوردند، در آن صورت برای رهایی از ظلم و ستم بهتر آنکه سر خود را بر دار ببیاند.
- ۷۰- حکومت اسلامی، نایب‌الامام خمینی، ناشر؟، سال انتشار؟، صفحه ۳۲.
- ۷۱- همانجا، صفحه ۲۶.
- ۷۲- همانجا، صفحه ۶۳.
- ۷۳- همانجا، همان صفحه.
- ۷۴- همانجا، صفحه ۵۳.
- ۷۵- همانجا، همان صفحه.
- ۷۶- همانجا، همان صفحه.
- ۷۷- همانجا، صفحه ۵۴.
- ۷۸- همانجا، صفحه ۵۳.
- 79- Fundamentalismus ein Phänomen der Gegenwart, Seite 100.
- ۸۰- صحیفه انقلاب، آیت‌الله خمینی، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ چهارم، صفحات ۳۵-۳۳.

اعتراف رسواکننده

اعتراف رسواکننده این امر لزوم فعالیت و مبارزه‌ی مستمر و سازمان یافته را در درون و برون ایران بیش از پیش نشان می‌دهد. اعتراف شکننده‌ی مستولان نظام نشان بارز شکست و عقب‌نشینی و ضعف حاکمان جمهوری اسلامی است. بی‌تردید این حاکمان موقعیت ممتاز اقتصادی، سیاسی و اجتماعی خود را بسادگی رها نخواهند کرد و در اولین فرصت ممکن تلاش‌های تازه‌ای را برای بدست آوردن مواضع از دست رفته آغاز خواهند کرد. بنابراین نباید چنین فرصتی به آنها داده شود و باید با تشدید مبارزه در داخل و خارج از کشور و با وارد آوردن ضربات متوالی روند فروپاشی نظام را تسریع کرد.

کمیته هم‌انگهی شورای موقت سوسیالیست‌های چپ ایران

۱۶ دی ماه ۱۳۷۷ برابر با ۶ ژانویه ۱۹۹۹

است. در چنین فضائی که مردم دیگر چیزی ندارند تا از دست بدهند، ادامه سیاست اختناق نه تنها موجب ترس و وحشت مردم نخواهد گشت، بلکه برعکس، مردم در برابر سیاست ترور و جنایت حاکمیت جسور میگردند و از خود مقاومت نشان میدهند. مبارزات مردم ایران در رابطه با جنایات اخیر خود شاهد این مدعاست.

ورشکستگی و درماندگی نظام، سبب شد تا برخی از سران ارتجاعی رژیم اسلامی برای حفظ موقعیت خویش در بطن نظامی که در حال فروپاشی است، اقدام به آدم کشی کنند. طنز تاریخ در این است که اگر آنها تا دیروز توانسته بودند به بخشی از «اپوزیسیون» دیرفهم وانمود کنند که قتل عام «میکونوس» کار آنها نبوده است، اما امروز خود از روی ناچاری مجبور به اعتراف به قتل فروهرها و نویسندگان آزاداندیش گشته اند.

مبارزه‌ای که اینک در میان لایه‌های مختلف حاکمیت در جریان است، بر سر این است که به چه طریقی میتوان از انفجار قریب‌الوقوع جامعه جلوگیری کرد و تا چه حد میتوان به طول عمر رژیم افزود؟ برخی همچون خامنه‌ای از سیاست ترور و کشتار و اختناق پیروی میکنند. برخی چون خاتمی پیروی از سیاست مدارا را به سود نظام میدانند. اینان بر این باورند که مشکلات اقتصادی و اجتماعی موجود را نمیتوان تنها با تکیه به نیروهای «مؤمن به نظام» از میان برداشت و بلکه برای حل این مشکلات باید از توانائی‌ها و دانش تمامی نیروهای کاردان بهره گرفت. بهمین دلیل این بخش از حاکمیت خواهان گسترش کنترل شده «فضای سیاسی» در کشور است، در حالی که بخش دیگر با هر گونه گسترش «فضای سیاسی» مخالف است، زیرا آنرا برای ادامه بقای رژیم خطرناک میدانند.

اما مسئله بر سر این است که این مردم هستند که باید سرنوشت خود را تعیین کنند. پس وظیفه اصلی نیروهای سیاسی برومیزی پشتیبانی از جنبش مردم در ایران است. ما باید صدای بحق آزادیخواهان ایران را به گوش مردم جهان برسانیم و جنایات رژیم آخوندی را در همه ابعاد تاریخی آن افشا سازیم. ما باید رژیم را در یک تریبونال بین‌المللی به محاکمه کشیم تا جهانیان بدانند که چه آدم‌کشانی به نام اسلام ناب محمدی بر ملتی بزرگ حکومت میکنند. ما باید نیرو و توان خود را در خدمت براندازی رژیم ترور و خفقان اسلامی بکار گیریم.

نگاهی به رویدادهای ...

۱- از سرکوب گستردهٔ عربان تا قتل و جنایت پنهان

از فردای دوم خرداد نیروهای مسلط بر نظام ولایت فقیه پس از رهائی از گنجی و بهت ناشی از شکست، تلاش همه‌جانبه‌ای را برای بازگشت به شرایط قبل از خرداد ۷۶ آغاز نمودند. آنها برای پیشبرد مقاصد خود از بکارگیری ماشین‌های تبلیغاتی صدا و سیما، مطبوعات وابسته، قلم بدستان مرتجع، منبرهای مساجد و روضه‌خوانی‌ها، نماز جمعه‌ها و امام‌جمعه‌ها تا تهاجم چماق‌داران و گروه‌های فشار غیررسمی، از اقدامات و حملات قوه قضائیه و مجلس شورای اسلامی تا تعرض‌ها و تهدیدهای قوای نظامی و انتظامی و قداره‌بندان سپاه که در این مدت بی‌وقفه جریان داشته است که همه بازتاب‌های روشنی از چنین تلاشی است، بهره‌برداری کردند. حمله‌های جبهه مسلط اما به نیروها و جریانات غیردبسته به نظام منحصر نماند. این هجوم در عین حال متوجه نیروهای رقیب و بخش‌هایی از وابستگان به جمهوری اسلامی بود که با سیاست‌های حاکم توافق ندارند. دستگیری و محاکمه کرباسچی، استیضاح و عزل عبدالله نوری، تهدید وزیر ارشاد به برکناری، تعطیل روزنامه‌ها و

«ولی فقیه» نه تنها رهبر بلامنازع نظام، بلکه رهبر اصلی جناح راست نظام است. این اوست که برای حفظ «ولایت» خویش حاضر است به جان و مال مردم تجاوز کند. این اوست که برای وزارت اطلاعات وزیر تعیین میکند. همچنین میدانیم که وزارت دادگستری!! و قوه قضائیه نیز در اختیار «ولی فقیه» است. این اوست که محمد یزدی را، با آنکه مردم از او نفرت دارند، همچنان به مشابه عالی‌ترین شخصیت حقوقی بر جامعه تحمیل کرده است. این اوست که فرمانده کل قوای نظامی است و ارتش و سپاه پاسداران را رهبری میکند، این اوست که مدیران بنیادهائی نظیر «بنیاد مستضعفان» و «جهاد سازندگی» را که میلیاردها دلار ثروت ملی را غارت میکنند، منصوب میکند، این اوست که ...

همین وضعیت سبب شده است تا مردم کل نظام را مسئول این کشتارها بدانند و انگشت اتهام خود را بسوی «ولی فقیه» خامنه‌ای، «رئیس شورای مصلحت نظام» رفسنجانی و «رئیس جمهور» محمد خاتمی نشانه گیرند و کلیه ترورها و قتل‌ها را از بدو بوجود آمدن رژیم جمهوری اسلامی، از سوزاندن سینما رفس آبادان گرفته تا کشتار زندانیان سیاسی در زندان‌ها و قتل نویسندگان و دگراندیشان و رهبران سازمان‌های سیاسی نظیر فروهرها و ... را ذاتی نظام اسلامی بدانند. مردم با آگاهی از ذات اصلاح‌ناپذیر رژیم اسلامی، دیگر حاضر نیستند وعده و وعیدهای «ولی فقیه» خامنه‌ای، «سردار سازندگی» رفسنجانی و «رئیس جمهور» خاتمی را بپذیرند. آنها بوقوع دریافته‌اند که رژیم جمهوری اسلامی در تمامیت خویش اصلاح‌ناپذیر است و تنها با از میان برداشتن کل حاکمیت است که میتوان به آزادی دست یافت.

گفتنی است بخش زیادی از نیروها و شخصیت‌های ایرانی که در دوران ریاست جمهوری رفسنجانی، دل در گرو «آزادیخواهی» او بسته بودند، و پس از دوم خرداد ۷۶ به وعده و وعیدهای خاتمی چشم امید دوخته بودند، اینک با دیدن ابعاد جنایات اخیر دل‌سرد شده و نسبت به گذشته مواضع قاطع‌تری علیه جمهوری اسلامی اتخاذ کرده‌اند.

خاتمی نیز با آنکه از یکسو سبب جنبش دوم خرداد است، اما برای آنکه اختلافات درونی حاکمیت موجب نابودی نظام نگردد، میکوشد با ابراز وفاداری به «ولایت فقیه» نشان دهد که او جزئی لایتجزا از نظام اسلامی است. بهمین دلیل او نه تنها «ولی فقیه» بودن خامنه‌ای را بحق میدانند، بلکه با «سرباز گمنام امام زمان» نامیدن عنصر جنایتکاری چون لاجوردی و تأیید بی‌چون و چرای فعالیت‌های سرکوبگرانه وزارت اطلاعات و ... کار را بجانی رسانده است که حتی سازشکارترین بخش از نیروهای به اصطلاح «اپوزیسیون» که تا دیروز کمر در خدمت اسلام و آزادیخواهی اسلام محمد خاتمی بسته بود، در نامه‌نگاری با دفتر ریاست جمهوری زبان به انتقاد از خاتمی بگشایند.

بحرانی که سراپای جامعه ایران را فراگرفته است بسیار عمیق‌تر از آن است که جناح‌های متضاد حاکمیت بتوانند با یک عقب‌نشینی موضعی و تاکتیکی - نظیر انتشار «اطلاعیه وزارت اطلاعات» - خود و نظام محکوم به مرگ جمهوری اسلامی را از ورطه زوال برهانند.

وضعیت وخیم اقتصادی که نتیجه کم‌کاری‌ها و پیروی از سیاست سوداگری تجاری در اقتصاد ملی است، پائین رفتن شدید بهای نفت که موجب خالی شدن صندوق بانک مرکزی از ارزهای خارجی شده است، وجود بیش از ۲۰ میلیارد دلار بدهی خارجی که باید بازپرداخت شوند، گسترش پیگیر بیکاری در میان جوانان و زنان، توسعه فقر و تنگدستی در میان میلیون‌ها مردم شهری و روستائی کار را بدانجا رسانده است که رژیم اسلامی همچون حکومت روسیه از پرداخت حقوق شاغلین دستگاه‌ها و نهادهای دولتی عاجز گردد. چنین وضعیتی است که کارد را به استخوان مردم رسانیده

تهدیدهای صریح فرمانده کل و قائم مقام سپاه پاسداران ولایت فقیه مبنی بر بریدن زبان‌ها و زدن گردن‌ها که در ماه‌های پیش از انجام جنایت‌ها بطور گسترده‌ای جریان داشت، مردم به درستی رهبری و حاکمان نظام را طراح و آمر و مسئول این جنایت‌ها دانستند و تنفر و اعتراض خود را به اشکال مختلف نشان دادند. به موازات روشن شدن این واقعیت که جنایت‌ها و موج تهدید و آدم‌کشی و آدم‌ریایی بخشی از «استراتژی وحشت» و برنامه وسیع سازمان یافته‌ای است که به منظور ایجاد رعب و ترس در جامعه طرح‌ریزی شده است، مقاومت در برابر آن و برای درهم شکستن آن بطور بی‌سابقه‌ای گسترش یافت. مردم بجای ترک صحنه مبارزه، با ابراز خشم و نفرت نسبت به این جنایت‌ها و عاملان آن به مقاومت در برابر جنایتکاران حاکم برخاستند. نویسندگان و روشنفکران آزادیخواه که در معرض تهدید و خطر مستقیم قرار داشتند، با جسارت و بی‌هراس از مخاطرات به ایستاده‌گی و پایداری خود ادامه دادند. جنبش اعتراضی، دانشگاه‌های ایران را فراگرفت. مبارزان سیاسی تسلیم‌ناپذیر و ده‌ها هزار نفر از مردم با شرکت در مراسم خاکسپاری قربانیان این جنایت‌ها و گرامی‌داشت آنان و با شعارهای «مرگ بر استبداد»، «زنده باد آزادی»، عزم راسخ خویش را در ادامه بی‌وقفه مبارزه نشان دادند.

جنبش مقاومت عمومی بخش‌هایی از نیروهای وابسته به جمهوری اسلامی را که به سیاست‌های حاکم و اینگونه خشونت‌ها گردن نمی‌نهند، نیز در بر گرفت. اینان برخلاف مسئولان نظام که سعی داشتند بحث را به قاتلان محدود کنند، به اشکال مختلف در مقالات و موضع‌گیری‌ها و اعلامیه‌های خود از «فتوا دهنده»، از «محرکین»، «آمران»، «مُسببین»، «طراحان»، «حامیان» و «تفکر»ی سخن می‌گفتند که باید «افشاً» گردند و به «محاکمه» کشیده شوند.

در خارج از کشور نیز ایرانیان آزادیخواه و نیروهای سیاسی گوناگون با سازمان دادن جنبش سراسری و متحد علیه جنایت‌های جمهوری اسلامی، با برانگیختن حساسیت مردم جهان به رویدادهای ایران و تبدیل افکار عمومی به اهرم فشار نیرومندی علیه جانیان حاکم بر کشور ما، به این مبارزه بُعد و مقیاس جهانی بخشیدند. سرانجام جبهه بزرگ مبارزه علیه توحش و بربریت جمهوری اسلامی، زمامداران رژیم جنایت‌پیشه را به عقب‌نشینی و متوقف ساختن موج کشتار و ترور و حتی بیش از آن به اعتراف آشکار به سازماندهی و اجرای جنایت‌ها توسط وزارت اطلاعات و ادار ساخت.

۳- نتایج و پیامدهای جنایت

پیامد بلاواسطه این جنایت‌ها و اجرای «استراتژی رعب و وحشت» همانگونه که دیدیم، برخلاف تصورات و پیش‌بینی‌های طراحان، بجای استقرار فضای سکوت و تسلیم، دامن زدن به مبارزه مردم و ایجاد مشکلات و بن‌بست‌های جدید برای نظام ولایت بود. نتایج مهم ارتکاب جنایت‌ها عبارت بود از:

الف - مردم بجای ترس و سکوت با جسارت بیشتر به مقابله با حکومت و نیروهای مسلط بر آن برخاستند: در جریان اعتراضات گسترده، به ویژه در مراسم تشیع جنازه‌ها مردم علاوه بر اینکه با صراحت نظام حاکم را عامل و مسئول جنایت‌ها اعلام کردند، شعارها و سمبل‌های تاریخی و ملی خود را در برابر سمبل‌های تحمیلی نظام حاکم قرار دادند. فریادهای «درود بر مصدق» همراه با شعار «مرگ بر استبداد» و سرود «ای ایران» فضای تهران را پُر کرد و پرچم ایران بدون نشان جمهوری اسلامی بجای پرچم رسمی حکومت مذهبی به اهتزاز درآمد و بدین ترتیب تظاهرات مردم از یک جنبش اعتراضی علیه تبهکاری‌های رژیم فراتر رفت و به نمایش درخشان نفی تمام موجودیت آن تبدیل شد.

نشریات وابسته یا متمایل به جبهه خاتمی و محدود کردن امکانات تبلیغی و عملی این نیروها از طریق فشارهای «قانونی»، بازداشت‌ها، تهدید و ارباب و حادثه‌آفرینی‌ها و جو سازی‌ها موارد بارز بسط یورش به این جبهه است.

جنایت‌های وحشیانه ماه‌های اخیر در حقیقت ادامه این تکاپوی گسترده و مرحله و اوج جدیدی از آن است. توسل به این جنایت‌ها به مثابه وسیله‌ای برای خارج ساختن مردم و نیروهای مخالف از صحنه مبارزه، خود بیش از هر چیز گویای شرایط سیاسی تغییر یافته ایران و ناتوانی‌های حکومت در بازگشت به گذشته است. تدارک و اجرای توطئه‌های پنهانی و اقدام به این جنایت‌ها، اولاً شدت نگرانی و وحشت رژیم از اوضاع کنونی و روند تحول جامعه را نشان میدهد و ثانیاً ناتوانی آنرا در توسل به سرکوب گسترده بیش از پیش آشکار می‌سازد. زمامداران جمهوری اسلامی از یکسو خود را با خطری جدی روبرو می‌بینند و از سوی دیگر به دلیل تغییر شرایط و فضای سیاسی در ایران و تغییر توازن نیروها، بدلیل گسترش جنبش مقاومت عمومی و بسط مخالفت بخش‌های بزرگی از نیروهای وابسته به جمهوری اسلامی، توسل به شیوه‌های سرکوب عمومی، آنهم بطور آشکار و رسمی را اگر نه غیرممکن، ولی بهر حال بسیار دشوار می‌بینند. لذا در شرائطی که دیگر نمی‌توانند با سیاست سرکوب رسمی و آشکاری نظیر اوائل سال‌های ۶۰ و ۶۸ و خشونت‌هایی از نوع جنایت‌های تاریخی سال‌های ۶۷ و ۶۸ و کشتارهای دستجمعی هزاران مبارز آزادیخواه، مردم را به سکوت و تسلیم وادار سازند، طرح «استراتژی وحشت» را به آزمایش می‌گذارند و با این تصور که با اجرای این طرح و قتل مبارزان آشتی‌ناپذیری چون پروانه و داریوش فروهر و کشتار نویسندگان آزاده‌ای مانند مجید شریف، محمد مختاری، محمد جعفر پوینده و ... که بر آزادی فردی و حقوق بشر پای می‌فشارند و بی‌پروا برای استقرار آن در ایران به پیکار برخاسته‌اند، خواهند توانست مردم را به سکوت و ترک صحنه وادار سازند. طراحان این استراتژی پیش از آغاز جنایت‌های خویش کوشیدند از یکسو با طرح «روایت‌های» توجیه‌گر خشونت و جنایت از قبیل «حرکت قشری» در میان نیروهای وحشی وابسته به خود، آنها را بسیج و آماده کنند و از سوی دیگر به کمک مطبوعات و دستگاه‌های تبلیغاتی خویش، با دامن زدن به تحریکات و تهدید مخالفین زمینه‌های لازم را برای اعمال این سیاست و انجام جنایت‌ها فراهم آورند. بدین ترتیب در چهارچوب استراتژی جدید و با زمینه‌سازی‌های لازم جنایت‌ها سازماندهی شدند و انجام گرفتند.

۲- گسترش مقاومت عمومی و عقب‌نشینی حاکمین

کوشش جدید طراحان و برنامه ریزان ولایت فقیه اما همانند بسیاری از اقدامات و تکاپوهای دو ساله اخیر برای از پا در آوردن مخالفین و درهم شکستن مقاومت آنها بسرعت عقیم ماند و به نتایجی معکوس منتهی گردید.

انتشار خبر این جنایت‌ها، جامعه ایرانی را در داخل و خارج از کشور تکان داد. خشم و نفرت نسبت به این جنایت‌ها و آمران و مجریان آن سراسر ایران را فراگرفت. اولین واکنش مردم ایران و بلکه جهانیان نشانه گرفتن انگشت اتهام بسوی حاکمان نظام بود. با توجه به تجربه تاریخی و کارنامه سیاه ۱۹ ساله اعمال خشونت و قتل و شکنجه توسط جمهوری اسلامی، با توجه به شیوه ارتکاب این جنایت‌ها و تشابه آن با مواردی چون قتل دکتر سامی، دکتر شاپور بختیار، فریدون فرخزاد، عبدالرحمن برومند و ... ، با توجه به مدارک و شواهد تردیدناپذیر دادگاه میکونوس و رسوایی جهانی تروریسم جمهوری اسلامی، با توجه به تبلیغات و تحریکات مستمر مطبوعات و مَهره‌های جبهه مسلط بر نظام علیه مخالفین و

و مجازات عناصر اصلی این جریان، فتوا دهندگان، طراحان، حامیان مالی، سیاسی و نظامی و بالاخره مجریان که در قیاس با گروه اول گناهشان کمتر است، ضرورت تمام دارد». بسیاری از روحانیون و نیروهای وابسته به جریان خاتمی مانند منتخب‌نیا، عبدالله نوری، کدیور، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و ... با همین صراحت انگشت اتهام را بسوی جناح مقابل، بسوی نیروهای مسلط بر نظام دراز کردند. بدین ترتیب آمران و سازمان دهندگان جنایات در موقعیتی ضعیف و در زیر آتشباری از حملات مردم در داخل، ایرانیان خارج از کشور، افکار عمومی جهانی و فشار و مقاومت بخش‌های بزرگی از نیروهای وابسته به نظام تسلیم شدند و بعنوان اولین گام عقب‌نشینی، به این اعتراف رسوا تن دادند که وزارت اطلاعات در سازماندهی و ارتکاب این جنایات شرکت داشته است. این اعتراف - صرفنظر از چگونگی ادامه ماجرا - بهر حال شکستی مفتضحانه برای نظام ولایت فقیه است.

مجموعه حوادث از ارتکاب قتل‌ها تا اعتراف رسوا، ضعف و موقعیت کنونی رژیم و این واقعیت را آشکار ساخت که مافیای جنایت با همه امکانات و اهرم‌های نظامی، مالی، تبلیغاتی و ... قادر نیست اراده خود را بدون توجه به شرایط موجود و بی‌اعتنا به واکنش‌های مردم اعمال و تحمیل نماید.

۵- از جمله نتایج دیگر ارتکاب جنایات اخیر، گسترش مبارزه در خارج از کشور و همراهی و هماهنگی آن با مبارزات درون کشور بود. واکنش‌های سریع و گسترده ایرانیان آزادیخواه در خارج، سازماندهی مبارزات اعتراضی در کشورهای مختلف جهان و کوشش‌های موفق در جلب حمایت و همبستگی افکار عمومی، احزاب، سازمان‌ها، شخصیت‌ها و محافل سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و حقوقی در سراسر جهان و اعتراض و فشار آنها به جمهوری اسلامی بدون تردید یک عامل مهم در عقب‌نشینی حکومت و پیروزی مبارزه بود. این فعالیت‌ها نشان داد که زمینه، امکانات و آمادگی‌های قابل توجهی برای شکل‌گیری و سازماندهی کار مشترک در خارج از کشور وجود دارد که می‌توان از آن برای مبارزه علیه جمهوری اسلامی بهره جست.

نیروهای سیاسی، گروه‌ها و کانون‌های مختلف ایرانی و ایرانیان آزادیخواه در خارج از کشور باید با تعمیق در این زمینه، با آموزش از تجربه بزرگ فعالیت‌های ماه‌های اخیر و پیروزی‌های آن و با جستجوی شعارها، راه‌ها و اشکال مناسب فعالیت مشترک سراسری، به سازماندهی نیروهای خود پرداخته و با تمرکز و هماهنگی لازم فعالیت‌های درازمدت آتی علیه جمهوری اسلامی را در خارج از کشور تدارک ببینند و برنامه‌ریزی کنند.

در پایان اشاره به این نکته ضروری است که نیروهای حاکم بر جمهوری اسلامی بدون شک خواهند کوشید زیان‌ها و رسوائی ایجاد شده را به حداقل کاهش دهند و از بسط دامنه آن تا رهبری نظام و جناح حاکم جلوگیری کنند. این تلاش برای محدود کردن قضیه به دستگیرشدگان هم اکنون آغاز شده است. رفسنجانی از «پائین کشیدن فتیله‌ها» و «رهبر» (از لزوم پرداختن به مسائل مهم‌تر) سخن می‌گوید و در همان حال خاتمی و نزدیکان وی که نقش مؤثری در افشای عاملان جنایت‌ها داشتند، از سوی جناح مسلط تحت فشارهای گوناگون و از جمله فشار و تحریکات علنی اهرم‌های تبلیغاتی آنها (صدا و سیما، کیهان، جمهوری اسلامی و ...) قرار گرفتند. بدنبال این فشارها کمیته تحقیق تعیین شده از سوی جمهوری برخلاف کلیه موضع‌گیری‌های پیشین وابستگان به خاتمی ناگهان اعلام کرد که «تصمیم‌گیری‌های افرادی که قتل‌ها را سازماندهی و اجرا کرده‌اند بصورت «محفلی» بوده و تحقیقات عمیق (!!!) حاکی از آن است که هیچکدام از گروه‌ها و جناح‌های سیاسی در این کار به هیچ عنوان دخالت نداشته‌اند»!

ب- این تجربه و پیروزی ناشی از آن توانائی و کارآئی جنبش مقاومت عمومی را در شرایط امروز ایران بیش از پیش آشکار ساخت. مردم از طریق تجربه عملی خود نیرو و قدرت خویش را آزمودند. این آزمون نشان داد که به ویژه در موقعیت ضعف کنونی نظام حاکم می‌توان با مقاومت و پایداری و گسترش مبارزه آنرا به زانو درآورد. اگر در دوم خرداد ۷۶ مردم با استفاده از یک فرصت تاریخی و دامن زدن به شور و شوق و هیجان عمومی موفق شدند از انتخاب کاندیدای مورد نظر نیروهای مسلط بر نظام جلوگیری کنند و از طریق رأی خود به جبهه حاکم «نه» بگویند، در جریان رویدادهای اخیر، ضربه بزرگ خود را بوسیله مبارزه اعتراضی گسترده و با بیان خشم و نفرت و شعارهای «مرگ بر استبداد»، «زنده باد آزادی» وارد ساختند و مافیای حاکم را به عقب‌نشینی مفتضحانه وادار کردند.

ج- جنایت‌های اخیر و واکنش‌های پس از آن درجه ضعف و استیصال جمهوری اسلامی را بطور همه جانبه‌ای به نمایش گذارد. نخست اینکه نفس توسل به آدم‌ربانی و آدم‌کشی پنهانی بجای سرکوب رسمی و اعدام علنی صدها و هزاران نفر بعنوان «مفسد فی الارض» (که در سال‌های ۶۰ اعمال می‌گردید) خود نشانه بارز ناتوانی رژیم و گواهی بر این واقعیت است که زمامداران جمهوری اسلامی در شرایط بسط فزاینده مقاومت مردم، در شرایطی که هر روز بخش‌های بزرگی از وابستگان به نظام از صفوف آن جدا می‌شوند و بالاخره در شرایط تشدید بحران اقتصادی و مالی و رشد روزافزون تضادها و کشمکش‌های نیروهای وابسته به نظام، دیگر نمیتوانند همچون گذشته به حاکمیت مطلق و بلامنازع خویش ادامه دهند. دوم اینکه واکنش‌های سراسیمه و موضع‌گیری‌های پُر تناقض رهبران و سخنگویان جبهه حاکم و سرانجام اعتراف آنها به سازماندهی جنایات توسط نیروهای امنیتی ولایت فقیه میزان ضعف و ضربه‌پذیری آنها را بیشتر آشکار ساخت.

حکام جمهوری اسلامی پس از روبرو شدن با خشم و انزجار وسیع افکار عمومی داخل و خارج ابتدا همه آنان، از «رهبر» تا «رئیس قوه قضائیه» و «مجلس شورای اسلامی» و ... ناگزیر شدند قتل‌هایی را که به فرمان آنها انجام شد، بعنوان «جنایت شوم و فجیع» محکوم کنند. پس از این موضع‌گیری اولین اظهار نظر آنها نسبت دادن ارتکاب جنایت‌ها به بیگانگان و دشمنان نظام بود، با این تصور که مسیر پیگیری‌ها را تغییر دهند و پس از مدتی پرونده را همانند بسیاری موارد دیگر ببندند. اما برخلاف این تصور باطل و با همه تکاپو برای کوچک نشان دادن این جنایت‌ها، فشار و خواست مردم برای پیگیری جدی قتل‌ها، دستگیری و معرفی عاملین و آمران آن لحظه به لحظه تشدید میشود. همه جا سخن از آن بود که این جنایت‌ها به فرمان رهبری جمهوری اسلامی انجام گرفته و سازمانده و مجری آنها نیروها و عوامل جبهه مسلط بوده‌اند. اینگونه اظهار نظرها بسرعت در مطبوعات مستقل و وابسته به جبهه خاتمی و در موضع‌گیری بسیاری از روحانیون مخالف با جناح حاکم نیز با صراحت کمتر یا بیشتر انعکاس یافت. روزنامه سلام در پاسخ به خوانندگان خود نوشت: «مردم کوچک و بازار هم میدانند که این جنایات کار کیست، اما ما جرأت نوشتن آنرا نداریم». همین روزنامه در پاسخ به خواننده دیگری می‌نویسد: «فروهرها کشته میشوند که ما عبرت بگیریم».

صرفنظر از منتظری و طاهری، کسانی نیز چون آیت‌الله موسوی اردبیلی، موسوی تبریزی، صانعی و ... بطور مستقیم خامنه‌ای را مسئول قتل‌ها خواندند و شناسائی و دستگیری عاملین و آمران و ریشه‌یابی دقیق حوادث و قطع همه شاخ و برگ‌های این «فتنه» و جریان نفرت‌آفرین آنرا خواستار شدند. اینگونه مقابله و مقاومت‌ها با شدت بیشتری از سوی وابستگان به جبهه خاتمی انجام گرفت. مجمع روحانیون مبارز طی اعلامیه‌ای خاطر نشان ساخت: «شناسائی

* با توجه باین واقعیت که مبارزات داخل کشور در جهت تحقق حقوق شهروندی از ژرفای گسترده‌ای برخوردار شده است و با توجه به تجربه اخیر، یعنی همکاری گروه‌ها و کانون‌های سیاسی با یکدیگر در پیشبرد مبارزه ایرانیان خارج از کشور در جهت افشای جنایات رژیم، بسیاری از شخصیت‌های سیاسی منفرد و رهبران سیاسی گروه‌ها و سازمان‌های چپ و دمکرات باین نتیجه رسیده‌اند که برای ادامه موفقیت‌آمیز مبارزه، باید نیروهای پراکنده را با یکدیگر متحد ساخت. بهمین دلیل در حال حاضر میان برخی از شخصیت‌های سیاسی منفرد و رهبران سیاسی گروه‌هایی که از دمکراسی و جامعه مدنی پشتیبانی میکنند، مذاکراتی در جهت هماهنگ ساختن فعالیت‌های پراکنده در جریان است.

* چندی پیش چند تن از «رهبران جنبش دانشجویی» تهران که از جنبش دوم خرداد هواداری میکنند، به دعوت برخی از دانشگاه‌های اروپا و امریکا به خارج سفر کردند. این چند تن در سخنرانی‌های خویش جناح راست حاکمیت را که با آزادی و جامعه مدنی دشمنی می‌ورزد، بشدت مورد انتقاد قرار دادند. آنها در مصاحبه‌های رادیویی با رادیو اسرائیل، بی بی سی، صدای امریکا و ... نیز شرکت جستند. نتیجه آنکه جناح راست حاکمیت بخاطر اقدامات افشاگرانه این چند تن، آنها را تهدید کرده است که اگر به ایران بازگردند دستگیر و مجازات خواهند شد. در همین رابطه مامورین وزارت اطلاعات به خانه پدران این «رهبران دانشجویی» یورش برده و آنها را دستگیر و مورد بازجویی قرار داده و به آنها توهین کرده‌اند. دو تن از این «رهبران» بنام‌های منوچهر محمدی و عباس مهاجری نژاد اعلان داشته‌اند که با توجه به خطری که جانشان را تهدید میکند، در حال حاضر به ایران باز نخواهد گشت.

* به دعوت پرستو و آرش فروهر، دو فرزند شهیدان پروانه و داریوش فروهر مراسم بزرگداشتی در روز شنبه ۲۶ ژانویه در دانشگاه شهر فرانکفورت آلمان برگزار شد. در این مراسم بیش از ۱۰۰۰ ایرانی شرکت داشتند. آنها با شرکت خود در این همایش شکرهمند، همزمان همدردی خود را با این عزیزان و نفرت خویش را نسبت به رژیم اسلامی جنایتکار نشان دادند. در سازماندهی و تدارک این همایش برخی از گروه‌ها و سازمان‌های سیاسی و از آن جمله برخی از اعضا و هواداران «شورای موقت سوسیالیست‌های چپ ایران» به دو فرزند فروهرهای شهید یاری رساندند.

* در رابطه با کشتارهای اخیر در ایران، به همت برخی از ایرانیان سیاسی خارج از کشور و از آن جمله در نتیجه فعالیت برخی از اعضا و هواداران «شورای موقت سوسیالیست‌های چپ ایران»، پارلمان اروپا مصوبه‌ای را «درباره حقوق بشر در ایران» تصویب کرد که در آن اعمال و کردارهای ضد دمکراتیک رژیم جمهوری اسلامی قویاً محکوم شده است. در این مصوبه پس از اشاره به موج نیرومند تعقیب و سرکوب روشنفکران در ایران؛ کشتار پیروز دوانی، داریوش و پروانه فروهر، مجید شریف و محمد مختاری؛ قوانینی که حقوق زنان را بشدت محدود می‌سازد و تعقیب بهائیان در ایران، از پارلمان اروپا خواسته شده است که قتل‌های مخالفین سیاسی و روشنفکران در ایران را شدیداً محکوم نماید؛ از رئیس جمهور و دیگر مراجع ایرانی خواسته شده است که جهت تضمین امنیت تمامی ایرانیان، مسئولین قتل‌ها را شناسایی و محاکمه کنند و اقدامات لازم را برای تأمین حقوق برابر زنان انجام دهند. علاوه بر این از خاتمی خواسته شده است که به آزادی رسانه‌ها توجه مبذول دارد و از محدودیت آزادی بیان جلوگیری نماید. همچنین از دولت ایران خواسته شده است به سازمان‌های حقوق بشر امکان دسترسی بدون محدودیت جهت بررسی موارد نقض حقوق بشر در ایران داده شود.

شاهد نشان میدهد که فشارهای آمران و سازماندهندگان جنایت‌ها هم‌اکنون خاتمی را به مسیر قبول آتش‌بس و مصالحه کشانده است و البته این اولین بار نیست که مردم شاهد عقب‌نشینی، مصالحه و کنار آمدن رئیس جمهوری با جبهه حاکم‌اند. بنابراین مهم این است که -همانگونه که مردم در گذشته نیز عمل کرده‌اند - مستقل از چگونگی عملکرد خاتمی مبارزه کنونی را بی‌وقفه ادامه داد و فرصتی برای تجدید قوای شکست‌خوردگان فراهم ساخت. پس از دوم خرداد نیروهای حاکم توانستند بعد از پشت سر گذاردن گنجی و بهت ناشی از شکست غیر منتظره، با جمع‌آوری نیروی خود تعرض جدید و با برنامه‌ای را به منظور محدود کردن دامنه عمل مردم و مخالفین سیاسی و خنثی و بی‌ضرر ساختن خاتمی (و در نهایت تضعیف و کناره‌گیری یا برکناری او) سازمان دهند.

با توجه به این تجربه و ضعف کنونی نظام باید با ادامه پیگیری مبارزه و بدون دادن فرصت تجدید قوا، جمهوری اسلامی را به تنگناها و انفراد بیشتر کشاند و روند فروپاشی نظام را تسریع کرد. استمرار مبارزه جاری هم ضامن حفظ پیروزی‌های بدست آمده و هم وسیله مهار نیروهای وحشی حاکم و مالا پایان دادن به حاکمیت آنها، پایان دادن به حاکمیت دینی است.

Tarhi no

طرحی نو

«طرحی نو» تریبون آزاد است برای پخش نظریات کسانی که خود را پاره‌ای از جنبش سوسیالیستی چپ دمکراتیک ایران میدانند. هر نویسنده‌ای مسئول محتوای نوشته‌ی خویش است. نظرات مطرح شده الزاماً نظر شورای موقت سوسیالیست‌های چپ ایران نیست.

«طرحی نو» با برنامه‌واره‌نگار تهیه میشود. شما میتوانید برای آسان شدن کار، دیسک نوشته‌های خود را برای ما ارسال دارید. نوشته‌های دریافتی پس داده نمیشوند.

لطفاً برای تماس با «طرحی نو» و ارسال مقالات و نوشته‌های خود با آدرس زیر مکاتبه کنید.

Postfach 1402
55004 Mainz
Germany

لطفاً کمک‌های مالی و حق اشتراک خود را به حساب زیر واریز کنید و کپی فیش بانکی را برای ما ارسال دارید.

Mainzer Volksbank
Konto/Nr. : 119 089 092
BLZ : 551 90000

آدرس تماس با مسئولین شورای موقت سوسیالیست‌های چپ ایران:

Postfach 102435
60024 Frankfurt
Germany

چند خبر

* در رابطه با کشتارهای اخیر در ایران، ایرانیان خارج از کشور و به ویژه ایرانیان ساکن آلمان، با کنار گذاشتن اختلافات سیاسی- عقیدتی خویش، توانستند مبارزات خیابانی گسترده‌ای را علیه رژیم جنایت‌پیشه جمهوری اسلامی در شهرهای مختلف آلمان سازماندهی کنند. در این رابطه در روز شنبه ۲۳ ژانویه تظاهرات مرکزی و سراسری شکرهمندی در شهر هانور برگزار شد که در آن بیش از ۱۵۰۰ تن شرکت داشتند. بیشتر تظاهر کنندگان با صرف هزینه زیاد از شهرهای مختلف آلمان به هانور سفر کردند تا در آنجا در همایشی شکرهمند خشم خود را نسبت به کشتارهای رژیم جمهوری اسلامی نشان دهند. در کنار فعالین دیگر سازمان‌های چپ و دمکرات ایرانی، اعضا و هواداران «شورای موقت سوسیالیست‌های چپ ایران» نیز بطور فعال در این تظاهرات شرکت جستند.

TARHI NO

The Provisional Council of the Iranian Leftsocialists

Second year, No. 24

February 1999

اعتراف رسواکننده

ج. ا. کون

تئوری تاریخ کارل مارکس

یک دفاعیه

فصل دوم

ترکیب نیروهای مولد

۴ علم

نیروی کار نیروی است مولد و بُعدی است از نیروی کار معرفتی knowledge که می‌تواند برای تولید سودمند باشد. از این مطلب این نتیجه حاصل می‌شود که آن معرفت علمی scientific knowledge که به روی استفاده‌ی تولیدی باز است، نیروی است مولد. (تولید کننده‌ی بلاواسطه‌ای که معرفت علمی را به کار می‌بندد نیاز ندارد بفهمد چه چیزی را به کار می‌بندد). افزون بر این، همانطور که دیدیم، تکامل علم در کانون تکامل نیروهای مولد قرار دارد. بنابراین، در سطوح عالیتری، تکامل نیروهای مولد با تکامل علمی که سودمند برای تولید است، یکی می‌شود.

برخی از مارکسیست‌ها، داخل کردن علم را در نیروهای مولد رد می‌کنند و برخی از منتقدان مارکسیزم قرار دادن آن را در آنجا مورد شک قرار می‌دهند. البته ما استدلال نمی‌کنیم که هر علمی به نیروهای مولد تعلق دارد، بلکه فقط آن بخشی که با تولید ربط پیدا می‌کند. به هر صورت، دو اعتراض نسبتاً رایج نیاز به بررسی دارد: ۱) علم روبناتی است، یا ایدئولوژیکی است و بنابراین، فاقد موقعیت پایه‌ای است، که نیروهای مولد واجد آن هستند؛ ۲) علم ذهنی است در حالی که، نیروهای مولد مادی‌اند (۴۵). مارکس اغلب از «نیروهای مولد مادی» سخن می‌گوید و «نیروهای مولد» مخففی است که وی برای آن اصطلاح به کار می‌برد.

مقدمه‌ی اعتراض ۱) غلط است: علم نه روبناتی است و نه ایدئولوژیکی.

روینا تشکیل می‌شود از نهادهای حقوقی و سیاسی و سایر نهادهای غیر اقتصادی. شاید دربرگیرنده‌ی دانشگاه باشد، ولی دربرگیرنده معرفت نیست، چون معرفت یک نهاد نیست.

از سوی دیگر، ایدئولوژی نیز، یک نهاد نیست، بلکه مانند علم، مجموعه‌ای است از ایده‌ها. با این حال، علم ایدئولوژی نیست. چون یکی از خصوصیات تعریف ایدئولوژی این است که غیرعلمی است. علم ممکن است عناصر غیرعلمی ایدئولوژیکی را دربرداشته باشد. لیکن برغم آنهاست که علم، علم است. و برغم آنهاست که برای تولید سودمند است و از این رو نیروی مولد است. از جنبه‌ی عناصر ایدئولوژیکی علم نیست، که علم توان تولیدی دارد. سه نکته در بطلان ۱):

۱- این بطلان، تقابل میان روینا و ایدئولوژی را به کار می‌گیرد، که همگان آن را نخواهند پذیرفت. ولی این تقابل فرمولبندی تازه‌ای را ممکن می‌سازد که سازگار است با دیدگاه‌های دیگری نسبت به مناسبات میان آنها.

۲- این بطلان، در رابطه است با آن چیزی که برخی فکر می‌کنند توضیح نسبتاً ساده و پیش از کونیان pre-kuhnian است از علم.

ادامه در صفحه ۷

سرانجام مقاومت مردم، ایستادگی و مبارزه‌ی سرسختانه‌ی نویسندگان و روشنفکران و دانشجویان در ایران و فعالیت پی‌گیر و گسترده‌ی اپوزیسیون در خارج از کشور، سردمداران سیاست سرکوب، ترور و وحشت نظام ولایت فقیه را به عقب‌نشینی مفتضحانه و رسواکننده‌ی وادار ساخت.

اعتراف به سازماندهی و اجرای جنایت‌های اخیر توسط «بخشی» از «وزارت اطلاعات» حادثه‌ای است بی‌مانند در تاریخ ننگین رژیم و نشان می‌دهد که جبهه‌ی خامنه‌ای-رفسنجانی دیگر چون پیش قادر به ادامه‌ی حاکمیت بلامنازع خود نیست. اهمیت این اعتراف به ویژه از آن است که مسئولان نظام برای نخستین بار در زیر فشار افکار عمومی داخل و خارج ناگزیر می‌پذیرند که «بخشی» از یکی از با اهمیت‌ترین نهادهای نظام، که در واقع یکی از ستون‌های اصلی حافظ آن است، به یک رشته جنایت فجیع علیه رهبران حزب ملت ایران و نویسندگان آزادیخواه دست زده است. البته پرسیدنی است که چگونه در نهاد اصلی اطلاعاتی-امنیتی رژیم، نهادی که کارکنان آن باید از صافی‌های متعدد امنیتی، عقیدتی و ... بگذرند و تحت نظارت مستقیم رهبری قرار دارد، بخشی خودسرانه کشتن عده‌ای از مخالفان را ضروری تشخیص می‌دهند، آن را طراحی و برنامه‌ریزی می‌کنند، با کشتن فروورها طرح را به اجرا می‌گذارند و علیرغم موضعگیری رهبر «علیه این قتل» و اعلام آن به عنوان توطئه‌ی دشمنان خارجی برای ضربه‌زدن به حیثیت نظام، بی‌توجه به مواضع رهبر کماکان بی‌مهال با ربودن و کشتن نویسندگان به اجرای طرح خود ادامه می‌دهند!!! ولی واقعیت این است که مرتکبان این قتل‌ها و یا «بخشی در وزارت اطلاعات» نه خودسرانه و بی‌توجه به مواضع رهبر، بلکه دقیقاً به دستور و خواست رهبری این جنایات را انجام داده‌اند.

هم کشتار ماه‌های اخیر و هم اعتراف مفتضحانه‌ی مسئولان رژیم هر دو محصول شرایطی است که از خرداد ۷۶ در ایران بوجود آمده است.

شکست خوردگان سراسیمه‌ی دوم خرداد، از لحظه‌ی روبرو شدن با نه‌ی قاطع مردم به ولایت فقیه، تلاش‌های گوناگونی را برای خارج کردن مردم از صحنه و بستن فضای بوجود آمده و بازگشت به شرایط گذشته، آغاز کردند. کشتارهای اخیر نقطه‌ی اوج تلاش‌های تا کنونی است. ولی واکنش ایرانیان آزادیخواه و به خشم آمده در داخل و خارج در برابر این جنایت‌های ددمنشانه، این تلاش‌ها را با شکست روبرو ساخت. برخلاف تصورات و پیش‌بینی‌های جبهه‌ی مسلط بر جمهوری اسلامی، جنایت‌های اخیر نه تنها به نتایج مورد نظر نینجامید، بلکه درست به عکس به تشدید و گسترش مقاومت و مبارزه در داخل و خارج منتهی شد. اعتراف رسواگر رهبران نظام در واقع نتیجه‌ی همین تشدید و گسترش مبارزه از سویی و شدت یافتن تضادهای درونی آن از سوی دیگر است. وقایع اخیر در ایران نشان می‌دهد که برخلاف تکاپوها و تلاش‌های سران نظام به منظور تثبیت و تقویت ولایت فقیه، روند تحولات درست در جهت عکس آن، در جهت فروپاشی نظام سیر می‌کند.

به یقین روند فروپاشی نظام حاکم بر ایران در آینده شتاب بیشتری خواهد گرفت.

ادامه در صفحه ۱۱